

# حقیقتی که آشکار نشد

تحقیقات جدید اسطوره میلیونها زندانی و کشتار در اتحاد جماهیر شوروی در دوران استالین را نشان میدهد.

نویسنده: **Mario Sousa**

حزب کمونیست سوئد (م.ل) ارگان کارگر ۱۹۹۸

این جزوه را میتوانید از آدرس اینترنتی زیر تهیه نمایید

[www.kommunistiskapartiet.org](http://www.kommunistiskapartiet.org)

مترجم: پیام پرتوی

اتهامات تاریخی در مورد میلیونها انسان بیگناه به بند کشیده شده و کشتار آنها در دوران حکومت استالین در اتحاد جماهیر شوروی. از هیتلر تا هرست، **Solzjenitsyn** و **Conquest**

طی دهه های ۱۹۳۰ و ۴۰ میلیونها انسان بیگناه در اتحاد جماهیر شوروی به قتل رسیدند. تا چه میزانی این اتهامات باورنکردنی صحت دارند؟؟

در لجن پراکنی و تهمتهای سرمایه داری و امپریالیسم در مورد سوسیالیسم، بطور عام، و بلشویکها در اتحاد جماهیر شوروی، بطور خاص، این ادعا، "ترور غیر قابل توصیف در دوران استالین" یک عنصر دائمیست. دوران جنگ سرد اینچنین "اقتضا مینمود" که سوسیالیسم و کمونیسم بعنوان وحشیترین و غیرانسانیتزین سیستم نشان داده شود، از جمله برای اینکه از جذب شدن کارگران جهان غرب بسوی یک سیستم اقتصادی و سیاسی ممانعت بعمل آورند، سیستمی که در آن استثمار سرمایه داران، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و شکار سود لغو شده بود.

برای کمتر از ده سال پیش، پس از متلاشی شدن سوسیالیسم در شرق اروپا و انحلال اتحاد جماهیر شوروی، طی دهه های ۹۰ تبلیغات ضد کمونیستی در همه ابعاد گسترش یافته است. این یک پدیده جهانیست. اما در کشور ما نیز در این رابطه میان کارل بیلد (وزیر امور خارجه فعلی سوئد که به خاطر بی خانمان نمودن مردم سودان مورد تعقیب پلیس بین المللیست) و یوران پرسون (نخست وزیر سابق سوئد که از جمله جنایاتش تسلیم دو تن از مهاجران مصری به ماموران CIA بود. آنها به مصر فرستاده شده و در آنجا تحت شکنجه های روحی و جسمی شدیدی قرار گرفتند. این دو پس از ده سال و پس از طغیان خلق قهرمان مصر از زندان آزاد شدند) و **Gudrun Schyman** (رهبر حزب رفرمیست چپ، منتصب به حزب چپ، که بخاطر تقلب در پرداخت مالیات از رهبری حزب برکنار شد) اتفاق نظر وجود دارد. در کشور ما ثبت نام غیر قانونی کمونیستها و کارگران رادیکال و عملکرد کثیف ۲۲۰۰۰ خبرچین سوسیال دمکرات، بعنوان بخشی از مبارزه با کمونیسم" مورد حمایت قرار گرفته است.

در این رابطه، اتهامات در مورد میلیونها قربانی بیگناه در اتحاد جماهیر شوروی یکی از دلایل است. در مباحث ارقامی بالغ بر ۲۰، ۳۰، بله و حتی ۵۰ میلیون نفر نیز مطرح میشود، و بدنبال آن اینگونه تلقی میشود که اشاره صرف به این ارقام در "مقصر جلوه دادن کمونیستها و دست چپیها" کفایت میکند

مدت زمان دراز نیست که مبلغان ضد کمونیست و سرمایه داری بصورتی بلامنازع این اتهامات ثابت نشده را، همگی بر این اساس، که یک دروغ زمانیکه به اندازه کافی تکرار شود، به عنوان یک حقیقت خواهد شد، تکرار نموده اند.

بخصوص زمانیکه این اتهامات مورد سوال و انتقاد قرار میگیرند، بعنوان دفاع از خود تلقی شده، و بدین ترتیب خودبخود خود را محکوم مینمایند.

بدین ترتیب جریانات مخالف کمونیسم و سخنگویان ارتجاعی آنها با استفاده از رعب و وحشت به عنوان اسلحه، انتخاب نموده اند که تطابق با تصویر خود را از تاریخ تحمیل نموده و یا بر سر یک کند و کاو انتقادی در این مورد مانع ایجاد نمایند.

خوشبختانه در حال حاضر برای کسانی که بصورتی جدی به کند و کاو این مبحث علاقمندند، امکاناتی جهت تعیین نمودن حقیقت، و اینکه این افسانه های ارتجاعی و رشته های دروغ چه هستند، وجود دارد. بایگانی اتحاد جماهیر شوروی از دوران KGB و دیگر سازمانهای اطلاعاتی از آن دوران، باز شده و در عرض چند سال گذشته در دسترس محققان و مورخان قرار گرفته است.

بدین ترتیب تاریخ میتواند مورد بررسی قرار گیرد و کاریکاتورهای یک دوره ده ساله در مقابل حقایقی مشخص قرار گیرند.

در این جزوه Mario Sousa، یکی از اعضای قدیمی در رهبری حزب کمونیست سوند، یک جمعبندی بنیانی از حقایقی را ارائه میدهد، که بر منابع جمع آوری شده تعداد بسیاری از مورخان، که نتیجه تحقیقات آنها طی دهه های ۹۰ منتشر شده، استناد مینماید.

این جزوه بر اساس مجموعه مقالات منتشر شده در ارگان کارگر در تابستان ۱۹۹۸ تنظیم شده است.

در سال ۱۹۳۳ تغییراتی سیاسی در سیاست آلمان رخ داد، که مشخص کننده تاریخ جهان در دهه های آینده بود. در ۳۰ ژانویه هیتلر صدر اعظم میشود و دولتی با روشی جدید، با خشونت و کمترین احترام برای قانون، شکل میگیرد. جهت مستحکم نمودن مواضع نازیها در مورد انتخابات جدید در ۵ مارس بسرعت تصمیم گرفته میشود.

به منظور تضمین نتیجه انتخابات، نازیها یک روش تبلیغاتی فوق العاده را اتخاذ مینمایند. یک هفته قبل از آغاز انتخابات، ۲۷ فوریه، آنها پارلمان را به آتش میکشند و کمونیستها را در به آتش کشیدن آن متهم میکنند. در نتیجه حزب کمونیست ممنوع اعلام شده و تعداد کثیری از اعضای حزب دستگیر میشوند. اوضاع کشور بشدت غیر عادی میشود. در روز انتخابات پارلمان نازیها ۱۷،۳ میلیون رای و ۲۸۸ کرسی پارلمان را بخود اختصاص میدهند، تقریباً ۴۸ درصد (در مقایسه با ۱۱،۷ میلیون و ۱۹۶ کرسی در نوامبر ۱۹۳۲).

نازیها پس از غیرقانونی اعلام نمودن حزب کمونیست، سوسیال دمکراتها و اتحادیه ها را متلاشی نمودند. اولین اردوگاههای کار اجباری با هواداران کمونیستها پر شد. اندکی پس از آن، ۲۴ مارس، هیتلر با کمک جناح راست در مجلس قانونی را به تصویب رساند که بر اساس آن این حق به او داده میشد که بدون استنطاق پارلمان بمدت چهار سال قدرت را بدست گیرد. تعقیب و آزار یهودیان آغاز و اولین گروه از آنها به بند کشیده شده در اردوگاههای کار اجباری که در آلمان کمونیستها و دیگر جریانات دست چپی در آن زندانی بودند جای داده شدند. در ادامه هیتلر کلیه توافقتنامه های بین المللی را نقض نموده و در آلمان نازی تجدید تسلیحات نظامی، از هر نوع آن، با تمام قدرت آغاز میشود. اینچنین بود وضعیت زمانیکه اسطوره میلیونها انسان قربانی شده در اتحاد جماهیر شوروی شکل میگیرد.

## اوکراین بعنوان بخشی از فضای حیاتی آلمان

در کنار هیتلر وزیر تبلیغات، گوبلز وجود داشت، و مهمترین وظیفه او این بود که رویاهای نازیها را به مردم آلمان بقبولاند. رویا در مورد یک نژاد خالص در آلمان بزرگ، کشوری با نیازی بزرگ در مورد "Lebensraum"، فضای حیاتی. این فضای حیاتی، یک منطقه وسیعتر از منطقه فعلی آلمان، باید در شرق تسخیر و به آلمان اضافه میشد.

در سال ۱۹۲۵ هیتلر در کتاب خود "Mein Kampf" به اوکراین به عنوان بخشی از فضای حیاتی آلمان اشاره نموده بود. اوکراین و دیگر مناطق گسترده دیگر در شرق میبایست توسط ملت آلمان، جهت استفاده از آن به طریقی "صحیح"، فتح میشدند. شمشیر آلمانی باید کشور را، جهت دادن فضای بیشتر به گاو آهن

آلمان، آزاد مینمود! با تکنیک و کارآفرینی آلمانی اوکراین باید به انبار غله آلمان تبدیل میشد! اما ابتدا باید اوکراین از مردم خود "مردم دون پایه" آزاد میشد. "دون پایگان" باید، به گفته نازیها، بعنوان برده در خانه های آلمانی، کارخانه ها و زمینهای کشاورزی، همه جا، آنجایی که اقتصاد آلمان به آنها نیاز داشت، استفاده میشدند.

فتح اوکراین و دیگر مناطق در غرب اتحاد جماهیر شوروی به معنای اعلام جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بود، امری که باید در دراز مدت برنامه ریزی میشد. در سال ۱۹۳۴ وزارت تبلیغات گوبلز یک کمپین تبلیغاتی را در مورد یک نسل کشی بلشویکی در اوکراین آغاز نمود، یک قحطی گسترده دامن زده شده توسط استالین جهت مطیع نمودن کشاورزان و ناگزیر نمودن آنها به قبول سوسیالیسم. هدف این بود که افکار عمومی را برای آزاد نمودن اوکراین توسط نیروهای آلمانی آماده سازد. علیرغم اینکه برخی از روزنامه های انگلیسی اعلامیه های مطبوعاتی و بخشی از مقاله ها در روزنامه های نازیها را منتشر نموده بودند، اما اطلاعات نازیها در مورد "نسل کشی" در اوکراین به آن شکل دلخواه در جهان منعکس نشد. در اینجا باید از جایی به هیتلر و گوبلز کمک میشد. نشان داده شد که این کمک در کشوری بزرگ در غرب، آمریکا وجود داشت.

## ویلیام هرست یک دوست خوب برای هیتلر

کمک در این جنگ روانی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی ویلیام راندولف هرست نامیده شد. هرست روزنامه نگار و ناشر روزنامه آمریکاییست که بعنوان پدر واقعی روزنامه های جنجال برانگیز، معروف به مطبوعات زرد، شناخته شده است. در سال ۱۸۸۵ او از پدر خود جرج هرست، میلیونر در صنعت معدن، سناتور و روزنامه نگار، روزنامه *Francisco Daily Examiner* را گرفت. این آغاز امپراطوری مطبوعاتی هرست بود که زندگی روزانه و ارزشهای مردم آمریکای شمالی را بشدت برجسته مینمود. پس از مرگ پدرش، ویلیام هرست کلیه سهام خود را در صنعت معدن بفروش رساند و حکومت بر جهان مطبوعات را آغاز نمود. اولین خرید او روزنامه *New York Morning Journal* بود، که او آنرا به روزنامه ای جنجال برانگیز تبدیل نمود. اگر ظلم و ستم و جنایتی وجود نداشت که بازگو شود، روزنامه نگاران و عکاسان باید آنرا "بوجود" میآوردند. این ابتدال، بی رحمی و بی توجهی به حقایق مشخصه "روزنامه زرد" است.

دروغهای هرست او را به یک روزنامه نگار موفق و میلیونر تبدیل نمود. با ثروتی معادل ۲۰۰ میلیون دلار، او در سال ۱۹۳۰ یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود. پس از خرید *Morning Journal* او با خرید و یا شروع روزنامه های روزانه و هفتگی در سراسر آمریکا آغاز نمود. در دهه های ۴۰ ویلیام هرست صاحب ۲۵ روزنامه، ۲۴ نشریه، ۱۲ ایستگاه رادیویی، دو نهاد خبری، یک نهاد خبری برای صنعت فیلم سازی، شرکت فیلم *Cosmopolitan* و *WBAL-TV i Baltimore* را خریداری نمود. او روزانه ۱۳ میلیون روزنامه در آمریکا میفروخت - تقریباً ۴۰ میلیون خواننده در روز.

در روز تقریباً یک سوم از مردم بالغ آمریکا روزنامه های هرست را میخواندند! میلیونها انسان در سراسر جهان پیغام او را از طریق سرویسهای خبری، فیلمها و تعداد بسیاری از نشریات او که به ارقامی بسیار زیاد در سراسر جهان منتشر و ترجمه میشد، دریافت مینمودند.

ارقام به روشنی به ما آن تاثیری که امپراطوری هرست بر روی زندگی سیاسی آمریکاییها و زندگی سیاسی بقیه جهان طی دهها سال گذاشت را (از جمله بر علیه شرکت آمریکا در جنگ جهانی به نفع اتحاد جماهیر شوروی و کمپینهای ضد کمونیستی *McCarty* در دهه های ۱۹۵۰) نشان میدهند.

ارزشهای مورد قبول ویلیام هرست بشدت محافظه کارانه، وطن پرستانه و ضد کمونیستی بودند. سیاست او بشدت متمایل به راست بود. در سال ۱۹۳۴ او به آلمان نازی سفر کرد و در آنجا توسط هیتلر بعنوان مهمان و یک دوست خوب مورد استقبال قرار گرفت. پس از آن روزنامه های او با چاپ مطالبی بر علیه

سوسیالیسم، اتحاد جماهیر شوروی و بخصوص رهبر آن استالین، ارتجاعیتر شدند. هرست کوشش نمود که حتی تبلیغات خالص نازی را در نشریات خود منتشر نماید. در نشریه او به بزرگترین شریک هیتلر، هرمان گورینگ، با یک سری از مقالات فضایی داده شد. اما در اینجا هرست زیاده روی نمود. اعتراض خوانندگان او را ناگزیر نمود که مقالات گورینگ را منتشر نکند.

پس از ملاقات با هیتلر تحریکات جنجال برانگیز روزنامه های هرست خود را بر روی "افشای" حوادث وحشتناک در اتحاد جماهیر شوروی متمرکز نمودند، در آنجا قتلهای من درآوردی و نسل کشی، بردگی، زندگی لوکس برای حکومتگران، قحطی و مرگ برای مردم "اخبار روزانه" بود. او مطالب مورد نیاز خود را از گشتاپو و آلمان نازی دریافت مینمود. صفحات اول روزنامه ها اغلب با کاریکاتورها و عکسهایی قلبایی

از اتحاد جماهیر شوروی مزین و استالین اغلب بعنوان یک قصاب شریر و بزرگ نشان داده میشد. فکر کنید که کلیه این مقالات روزانه توسط ۴۰ میلیون نفر در آمریکا و میلیونها نفر دیگر در سراسر جهان خوانده میشدند.

## اسطوره از قحطی جان دادن در اوکراین

از جمله تبلیغاتی که روزنامه هرست بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به پیش میبرد، مرگ میلیونها نفر در اوکراین از قحطی بود. این کمپین در ۱۸ فوریه ۱۹۳۵ در روزنامه **Chicago American** با یک تیتزر بزرگ که سراسر صفحه اول را پوشانده بود: "مرگ شش میلیون نفر از گرسنگی در اتحاد جماهیر شوروی" آغاز شد.

به نفع آلمان نازی، روزنامه نگار نجیب زاده و هوادار نازیها هرست، داستانهایی شگفت انگیزی را در مورد یک نسل کشی به تحریک بلشویکها، میلیونها انسان کشته شده از قحطی در اوکراین، منتشر مینمود. پس زمینه مبارزه طبقاتی بزرگی بود که در سراسر روستاهای اتحاد جماهیر شوروی در آغاز دهه های ۱۹۳۰ جریان داشت، زمانیکه کشاورزان بدون زمین و فقیر با مالکان بزرگ و قدرت کولاکها مبارزه مینمودند و جهت مبارزه بخاطر کشاورزی اشتراکی بپا خواستند.

این مبارزه بزرگ طبقاتی، که ۱۲۰ میلیون انسان را شامل میشد، عدم ثبات را در تولید کشاورزی و در برخی از نقاط مرگ از گرسنگی را بوجود آورد. این قحطی به نوبه خود سیستم ایمنی بدن انسانها را ضعیفتر و آنها را به آسانی قربانی بیماریهای عفونی و همه گیر نمود.

البته تاسف بار است که انسانها مینمیرند، اما اینگونه بیماریهای همه گیر تنها به اتحاد جماهیر شوروی اختصاص نداشت. میان سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ آنفلانزایی همه گیر در سراسر اروپا و آمریکا منتشر شد، آنفلانزای اسپانیایی، که جان چندین میلیون انسان را در آمریکا و ۲۰ میلیون نفر در اروپا (۲۵۰۰۰۰ نفر در سوئد) را گرفت. هیچکس حکومتگران کشورهای اروپایی را بدلیل اینکه جان میلیونها انسان را گرفته باشند محکوم نکرد. کشورها و دولتها هیچ راه حلی جهت حل این بحران نداشتند. تنها پس از پیشرفت پنی سیلین در اواخر دهه های ۴۰ و طی جنگ جهانی دوم بود که آنها توانستند با این بیماری مبارزه نمایند. گزارشهای منتشر شده در روزنامه های هرست، در مورد میلیونها انسان قربانی در جریان قحطی اوکراین "توسط کمونیستها"، همراه با جزئیات و دهشتناک بود. روزنامه های او از تمام امکانات خود در جهت واقعی جلوه دادن این دروغها سود میجستند. افکار عمومی در غرب بشدت، بر علیه اتحاد جماهیر شوروی، تحت تاثیر قرار گرفته و اسطوره میلیونها مرگ و میر آغاز شده بود.

## ۵۲ سال برای افشای یک دروغ!

در تبلیغاتی که دموکراسیهای غربی بر علیه سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی به پیش میبردند، اثری از علاقه جهت یافتن حقایق پیدا نمیشد، هیچکس نمیخواست که به انکارهای اتحاد جماهیر شوروی توجه کند. افشای دروغهای روزنامه های هرست در مورد میلیونها انسان از قحطی کشته شده در اوکراین در سال ۱۹۳۴ باید که تا ۱۹۸۷ منتظر میماند! طی این سالها چندین نسل از انسانها در سراسر جهان تحت تاثیر قرار گرفته و به سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی به دیده ای منفی نگاه میکردند.

ویلیام هرست در سال ۱۹۵۱ در خانه خود در Beverly Hills درگذشت. او یک امپراطوری رسانه ای را از خود بجای گذاشت که حتی امروز نیز به انتشار پیامهای ارتجاعی خود در سراسر جهان ادامه میدهد. در حال حاضر شرکتهای متعلق به او در **The Hearst Corporation** گرد هم آمده اند، یکی از شرکتهای رسانه ای بزرگ در جهان با ۱۰۰ شرکت مختلف که در آن ۱۵۰۰۰ نفر به کار مشغولند. این شرکت دامنه فعالیت خود را در زمینه های صدور و توزیع روزنامه ها، نشریات و کتابها، برنامه های رادیویی و تلویزیونی، خبری و چند رسانه ای گسترش داده است.

کمپین فریبکارانه نازیها در مورد اوکراین، حتی پس از شکست آلمان نازی در جنگ جهانی دوم، همچنان ادامه یافت. انتشار دروغهای نازیستی توسط **CIA** و **MI-5** انگلیسی ادامه یافته و پیوسته در جنگ تبلیغاتی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی وجود داشته است. حتی پس از جنگ جهانی و در دوران مک کارتی نیز این دروغها با تیتزر "مرگ و میر میلیونها انسان از قحطی در اوکراین" ادامه یافته است.

در سال ۱۹۵۳ کتابی در مورد این موضوع، **Black Deeds of the Kremlin** "اعمال سیاه کرملین"، توسط یک پناهنده اوکراینی، جاسوس نازیها و جنایتکار جنگی طی جنگ جهانی دوم، اکنون ملبس به لباس دموکراتها و از اعضای دستگاه اداری دولت آمریکا، منتشر شد. زمانیکه ریگان به مقام ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد و در دهه های ۸۰ کمپین ضد کمونیستی خود را آغاز کرد، داستان "میلیونها انسان

کشته شده در اوکراین" دوباره از سر گرفته شد. در سال ۱۹۸۴ یکی از پروفیسورهای دانشگاه هاروارد کتابی را با از جمله دروغهای منتشر شده در روزنامه های هرست از سال ۱۹۳۴ ، با تیتل **Human life in Russia** "زندگی بشر در روسیه" منتشر نمود. در سال ۱۹۸۴ دروغهای نازیها و تقلبات دوران دهه های ۳۰ در آمریکا روکش دانشگاهی گرفت.

در سال ۱۹۸۶ کتاب دیگری نیز در این باب منتشر شد. این کتاب **The Harvest of Sorrow** نام دارد و توسط پلیس جاسوس در دستگاه امنیتی انگلیس، **Robert Conquest** ، در حال حاضر استاد دانشگاه در دانشگاه استنفورد در کالیفرنیا، نوشته شد. این کتاب از طرف انستیتوی بشدت دست راستی

**Ukraina National Association** سفارش داده شد. برای انجام این کار **Conquest** ۸۰۰۰۰ دلار دستمزد دریافت نمود. در سال ۱۹۸۶ حتی فیلمی به نام **The Harvest of Despair**، از جمله با کمک نوشته های **Conquest** و با مخارج اوکراینی های هوادار نازیسم در آمریکا، ساخته شد. رقم مرگ و میر در اوکراین تا ۱۵ میلیون نفر اعلام شده بود!

اما مرگ و میر چندین میلیونی از قحطی در اوکراین، منتشر شده در روزنامه های آمریکایی هرست و ادامه دهندگان راه او در کتابها و فیلمها، دروغهایی بیش نبودند. روزنامه نگار اتحادیه اهل کانادا **Douglas Tottle** در کتاب

**Fraud, Famine and Fascism, The Ukrainian Genocide Myth from Hitler to**

**Havard** "تقلب، قحطی و فاشیسم، افسانه نسل کشی در اوکراین از هیتلر تا هاروارد"، منتشر شده در تورنتو در سال ۱۹۸۷ ، قلابی بودن این اخبار را با دقت ثابت نموده است. از جمله او نشان داده است که عکسها، عکسهای غم انگیز از کودکان یاد کرده، از انتشارات سال ۱۹۲۲ بودند، زمانیکه میلیونها انسان در جریان جنگ و قحطی طی تجاوز نیروهای نظامی ۸ کشور خارجی به اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ داخلی ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ کشته شده بودند. **Douglas Tottle** به میان منابع در گزارشهای روزنامه ها و سفرهای نویسنده رفته و معجون و آمیزه این دروغها را که در روزنامه های هرست نوشته شده بود را نشان میدهد.

روزنامه نگاری که طی مدتی طولانی از مناطقی که ادعا میشد در آنجا قحطی رخ داده گزارش و عکس "ارسال" نموده بود، فردی که گفته میشود توماس واکر نام داشت، هرگز در آن مناطق زندگی نکرده بود، او فقط بمدت پنج روز در مسکو زندگی کرده بود. این را روزنامه نگاری به نام لوئیس فیشر، مفسر روزنامه **The Nation** افشاء نمود.

فیشر این را نیز افشاء نمود که روزنامه نگاری به نام **M Parrott** ، مفسر واقعی روزنامه **Hearst** در مسکو، گزارشهایی به آمریکا در مورد برداشتهای بسیار موفق در اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۳ و در مورد شکوفایی یک اوکراین تحت نظر روسیه، ارسال نموده بود اما این گزارشها هرگز منتشر نشد. در ادامه نشان داده شد که کارمند روزنامه های هرست ، توماس واکر در حقیقت رابرت گرین نامیده میشد، یک محکوم فراری از زندان کلرادو. همنبیدی واکر، گرین، در زمان بازگشت به آمریکا دستگیر و در دادگاه اعتراف نمود که هرگز در اوکراین نبوده است.

به همه اینها فکر کنید، ما ابتدا در سال ۱۹۸۷ بود که توانستیم به حقایق در مورد میلیونها انسانی که در دهه های ۱۹۳۰ در اوکراین از قحطی جان داده بودند، امری که از "اعمال سیاستهای استالین" ناشی شده بود، پی ببریم. به میلیونها میلیون انسانی فکر کنید که هرست نازیست، جاسوس پلیس **Conquest** و بسیاری دیگر، با دروغها و گزارشهای تقلبی خود تحت تاثیر خود قرار داده اند. حتی در حال حاضر نیز داستانهای هرست هوادار نازیسم در کتابها، برای مثال در کتاب پیتر انگلوند **Brev från nollpunkten** "نامه ای از نقطه صفر" به چاپ میرسند.

با استفاده از جایگاه انحصاری خود در جهان مطبوعات روزنامه های هرست در بسیاری از شهرهای بزرگ و دفاتر خبری در آمریکا تبدیل به بلندگوی گشتاپو در سراسر جهان شدند. در جهانی که رسانه های خبری بصورتی پیوسته توسط سرمایه های مونوپولی اداره میشوند، در بسیاری از روزنامه ها، ایستگاههای رادیویی و بتدریج ایستگاههای تلویزیونی دروغهای مطبوعات هرست در سراسر جهان تبدیل به حقایقی شدند.

در پایان جنگ جهانی دوم، با انحلال گشتاپو، **CIA** وظیفه جنگ تبلیغاتی بر علیه سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی را بر عهده گرفت. کمپین های ضد کمونیستی در مطبوعات آمریکایی در ابعادی وسیع ادامه یافت. "معاملات بر اساس معمول"، ابتدا گشتاپو سپس **CIA**.

## Robert Conquest - خالق افسانه

در این رابطه، مردی که اغلب از او در مطبوعات سرمایه داری نقل قول میشود، یک بچه نازپرورده برای سرمایه داری، ارزش یک معرفی را دارد. نام او **Robert Conquest** است و بدفعات در این مورد "مرگ و میر میلیونها انسان در اتحاد جماهیر شوروی" نوشته و سخن گفته، بشکلی او را "پدر" اصلی در این امور میشناسند.

در رجه اول **Conquest** بخاطر کتابهای خود "ترور بزرگ" ۱۹۶۹ و **Harvest of Sorrow** ۱۹۸۶ شناخته شده است، او در مورد میلیونها انسان کشته شده در اردوگاههای کار اجباری و میلیونها قربانی، طی پاکسازیها در اتحاد جماهیر شوروی در پایان دهه های ۱۹۳۰، مینویسد. منابع او اغلب پناهدگان متعلق به احزاب دست راستی اوکراینی هستند که طی جنگ جهانی با نازیها همکاری میکردند. بسیاری از قهرمانان **Conquest** جنایتکاران جنگی شناخته شده ای هستند که در کشتار یهودیان در اوکراین شرکت و آنرا رهبری نمودند.

سبک نگارش کتابهای **Conquest** بشدت ضد کمونیستی و با تعصب و کوتاه فکری در کلاس خودش میباشد. در کتاب خود، ۱۹۶۹، او اعلام نمود که طی ۱۹۳۲-۳۳ در اتحاد جماهیر شوروی رقم کشته ها بر اثر قحطی میان پنج تا شش میلیون، نیمی از آنها در اوکراین، بودند. در سال ۱۹۸۳ طی دوران هیستریک و ضد کمونیستی حکومت ریگان، او سالهای وقوع قحطیها را تا ۱۹۳۷ گسترش و رقم کشته ها تا ۱۴ میلیون نفر افزایش داد!

از عمل او قدردانی شد. در سال ۱۹۸۶ به **Conquest** وظیفه نوشتن بخش اصلی کمپین ریگان به مردم آمریکا داده شد. او در این کتاب به مردم آمریکا میگوید که چه باید بکنند، اگر آمریکا توسط ارتش سرخ اشغال بشود! این کتاب "چه بکنید وقتی که روسها میاند: یک راهنمای زنده ماندن" نام دارد. یک کار عجیب برای یک مورخ.

## جاسوس و فریبکاری در سازمان امنیت انگلیس

در اساس این برای مردی که تمام دوران جوانی خود را با دروغ و داستانهای دیکته شده در مورد اتحاد جماهیر شوروی و استالین زندگی کرده است، چندان عجیب نیست. ابتدا بعنوان جاسوس پلیس، سپس بعنوان نویسنده و معلم در دانشگاه **Stanford** در کالیفرنیا. در ژانویه ۱۹۷۸ در روزنامه گاردین به، **Robert Conquest** بعنوان یک جاسوس در بخش انتشار اخبار نادرست **IRD**، **Information Research Departement** "بخش اطلاعات و تحقیقات" در سازمان امنیت انگلستان، اشاره شد. این سازمان در سال ۱۹۷۴ با این ماموریت اصلی که با نفوذ کمونیستها در سراسر جهان، از طریق "کشت" داستانهای مناسب در مورد سیاستمداران، روزنامه نگاران و دیگر سازندگان افکار عمومی، مبارزه نماید، تاسیس شد. **IRD** ارگانی بسیار گسترده بود، چه در خارج و چه در خود انگلستان. در سال ۱۹۷۷ زمانیکه **IRD** بصورتی رسمی منحل شد، نشان داده شد که فقط در انگلستان قریب به ۱۰۰ تن از روزنامه نگاران مشهور شخصا با یک نماینده **IRD** در تماس بوده اند. از آنجا روزنامه نگاران بصورتی مداوم اطلاعات مورد نیاز برای نوشته های خود را دریافت مینمودند. چیزی که ما راجع به آن صحبت میکنیم روزنامه هایی مانند **Financial Times, Times, Observer, Sunday Times, Telegraph, Economist, Daily Mail, Mirror, Express, Guardian** غیرو و غیرو هستند. این معیاری بدست ما میدهد که چگونه پلیس سیاسی بر روی جریان اخباری که بدست مردم میرسد تاثیر گذاشته و مطمئنا خواهد گذاشت.

از همان زمان آغاز، ۱۹۷۴ تا ۱۹۵۶، **Robert Conquest** جاسوس **IRD** بود. ماموریت او این بود که مطالبی را در مورد اتحاد جماهیر شوروی بنویسد که اصطلاحاً "داستانهای سیاه"، نامیده میشدند (داستانهای قلبی که باید بعنوان حقیقت مورد قبول واقع میشدند) و اینکه آنها را برای رسانه های گروهی و دیگر سازندگان افکار عمومی ارسال نماید. پس از اینکه او بصورتی رسمی کار کردن برای **IRD** را تمام کرد، به پیشنهاد و پشتیبانی **IRD** به نوشتن ادامه داد.

کتاب او "ترور بزرگ"، در مورد "میلیونها انسان کشته شده" طی پاکسازیها در اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۳، بخشی از مطالبیست که او طی دوران جاسوسی خود در **IRD** نوشته بود. این کتاب به پیشنهاد **IRD** نوشته و منتشر شد. یک سوم از چاپ "ترور بزرگ" توسط انتشارات **Praeger** که آثار ادبی در رابطه با **CIA** را منتشر میکند، خریداری شد. این کتاب به دانشگاهیان - و کارکنان رسانه های جمعی جهت ادامه انتشار دروغهای بشدت دست راستی **Conquest** هدیه داده شد. زمانیکه ما در مورد اتحاد جماهیر شوروی میخوانیم، او یکی از مهمترین منابع مورخان دست راستی جهت دریافت مطالب لازم در این زمینه محسوب میشود.

## Alexandr Solzjenitsyn – ارتجاعی و فاشیست

شخص دیگری که ما او را در ارتباط با کتابها و مقالات روزنامه ای در مورد میلیونها انسان کشته و زندانی شده در اتحاد جماهیر شوروی قرار میدهیم Alexandr Solzjenitsyn اهل روسیه است. او در اواخر دهه های ۶۰ از طریق کتاب خود Gulag-arkipelagen در غرب شناخته شد. در این کتاب در مورد وضعیت زندانیان اردوگاههای کار اجباری در اتحاد جماهیر شوروی صحبت میشود. او در سال ۱۹۴۶ بدلیل انتشار تبلیغات بر علیه مردم اتحاد جماهیر شوروی محکوم و به اتهام فعالیتهای ضد انقلابی ۸ سال از عمر خود را در اردوگاههای کار اجباری بسر برد.

به گفته Solzjenitsyn مبارزه با آلمان نازی طی جنگ جهانی امری غیر ضروری بوده است. به گفته او تمام دردها و رنجهایی که به مردم روسیه تحمیل شد، میشد که با توافقی با هیتلر حل و فصل نمود. در ادامه او دولت اتحاد جماهیر شوروی و استالین را بخاطر، همانطور گفته شد، نتیجه ویرانگر جنگ برای مردم اتحاد جماهیر شوروی، متهم نمود که از هیتلر شریترز بودند. Solzjenitsyn همدردی چاپلوسانه خود را با نازیها پنهان ننمود. او به خاطر خیانت محکوم شد.

در سال ۱۹۶۲ او کتابهای خود را از با کمک شخصی خروشچف منتشر نمود. اولین کتاب او "یک روز در زندگی Ivan Denisovitjs نام گرفت که در مورد یک زندانی محکوم نوشته شده بود. خروشچف هر چه را که جهت مبارزه خود بر علیه میراث سوسیالیستی استالین میخواست دریافت کرد.

در سال ۱۹۷۰ او جایزه نوبل در ادبیات را بخاطر Gulag-arkipelagen دریافت نمود و انتشار کتابهای او در غرب آغاز شد. او در جریان جنگ به اصطلاح سرد بر علیه سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی به یکی از چماقهای بزرگ امپریالیسم تبدیل شد. تشریحات او از اردوگاههای کار اجباری همراه با دیگر گفته ها در مورد میلیونها قتل در اتحاد جماهیر شوروی بسته بندی و به رسانه های امپریالیستی در سراسر جهان بعنوان حقیقت ارسال شد. در سال ۱۹۷۴ او از تابعیت خود در اتحاد جماهیر شوروی اعلام انصراف نمود، آنجا را ترک و در سوئیس و سپس در آمریکا زندگی جدید خود را آغاز کرد. در آنزمان او در رسانه های سرمایه داری مظهر واقعی مبارزه برای آزادی و دموکراسی شد. همدردی با نازیها به خاک سپرده شد بخاطر اینکه مزاحمتی بر سر راه جنگ تبلیغاتی بر علیه سوسیالیسم ایجاد ننماید.

در آمریکا Solzjenitsyn به یکی از معروفترین سخنرانان مشهور تبدیل شد. از جمله در سال ۱۹۷۵ او سخنران اصلی کنفرانس اتحادیه مرکزی آمریکایی، AFL-CIO، بود. یک هفته بعد در ۱۵ جولای ۱۹۷۵ او در مجلس سنای آمریکا سخنرانی کرد. سخنرانی Solzjenitsyn در استدلال خود یک سخنرانی تبلیغاتی خالص، خشونت بار و تحریک آمیز برای ارتجاعترین ایده ها بود. از جمله او تا آخرین لحظه بر روی مداخله نظامی در ویتنام پس از غلبه آنها بر آمریکا، تاکید نمود. او همچنین بر روی مداخله نظامی در پرتقال، که در سال ۱۹۷۴ یک انقلاب مردمی در آنجا رخ داده بود و افسران دست چپی پس از ۴۰ سال دیکتاتوری فاشیستی قدرت را بدست گرفته بودند، اصرار ورزید. او به مجلس سنای آمریکا در مورد پرتقال بعنوان عضو جدید پیمان ورشو اخطار داد! و حتی بیشتر. در سخنرانی خود او از آزاد شدن مستعمرات پرتقال در آفریقا اظهار تاسف نمود!

اما Solzjenitsyn در سخنرانی خود بیش از هر چیز خود را بر روی حمله به سوسیالیسم متمرکز نمود. از اعدامهای ادعایی میلیونی و باز هم میلیونی در اتحاد جماهیر شوروی، تا دهها هزار سرباز آمریکایی زندانی و مورد سوء استفاده قرار گرفته شده مانند برده ها در ویتنام شمالی. این ایده او، در مورد آمریکاییها بعنوان برده بود، که زمینه تهیه فیلمهای رامبو را در جریان جنگ ویتنام فراهم نمود. از جانب Solzjenitsyn بر پیشانی خبرنگاران آمریکایی که از خود شهادت نشان داده و در مورد تلاشهای صلح، کاستن هیجانانگیز میان آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و بر علیه نظامیگری نوشته بودند، مهر خائن بالقوه زده شد. (این نوع کمپین بر علیه آزادی مطبوعات در سوند توسط Per Ahlmark، یک فاشیست سوئدی، به پیش برده میشود).

Solzjenitsyn در سخنرانی خود همچنین بر تجدید تسلیحات نظامی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی، که او گفت، "برتری نظامی" "در" تانکها یا هواپیماها، پنج یا هفت برابر از آمریکا" و در بمب اتمی که "بزودی" میخواست "دو، سه و بالاخره پنج" برابر بزرگتر از آمریکا! بشود، تاکید نمود. اما او میخواست که هر چه فراتر به راست، تا مرز حمایت خالص و آشکار از فاشیستها، برود.

## به نفع فاشیسمه فرانکو تبلیغ نمود

از آغاز سال ۱۹۷۶ وقایع جاری در اسپانیا به ناگهان تکامل یافت و سرعت تبدیل به یک امر جهانی شد. پس از مرگ فرانکو در اواخر سال ۱۹۷۵، فاشیسم در حال از دست دادن کنترل بر روی اوضاع سیاسی

کشور بود. اعتصابات و تظاهرات خواستار آزادی و دموکراسی بودند و وارث فرانکو، شاه خوان کارلوس، جهت کاهش ناآرامیها ناگزیر به دادن امتیازات محدودی در این زمینه شد.

در این شرایط Alexandr Solzjenitsyn در مادرید ظاهر شد. در یک عصر روز شنبه و در بهترین زمان پخش در یک برنامه تلویزیونی اسپانیایی Directisimo با او مصاحبه شد. او در صفحه تلویزیون انواع بیانیتهای ارتجاعی را صادر نمود و آشکارا از به اصطلاح آزادیهای پادشاه حمایت نکرد. برعکس! او در مورد رفرمهای دموکراتیک اظهار داد!

Solzjenitsyn با در مقابل هم قرار دادن "آزادی واقعی در اسپانیا" و "بردگی در اتحاد جماهیر شوروی"، که در آنجا به گفته او سوسیالیسم جان ۱۱۰ میلیون انسان را گرفته بود، آغاز نمود! در ادامه او "نیروهای پیشرو اسپانیایی" را به "خیالپردازان"، زمانیکه آنها اسپانیا را یک کشور دیکتاتوری میدانند، متهم نمود. پیشروان متشکل بودند از تمام مخالفان دموکرات از لیبرالها تا سوسیال دموکراتها و کمونیستها. "در پاییز گذشته" او گفت، "افکار عمومی جهان نگران سرنوشت تروریستهای اسپانیایی بودند (پنج ضد فاشیسم که به مرگ محکوم شده بودند و توسط رژیم فرانکو، min anm MS تیرباران شدند). اکنون پیشروان بدنبال رفرمهای سیاسی بوده و از عملیات تروریستی حمایت میکنند. آیا آنهايي که بدنبال رفرمهای سریع دموکراتیک هستند میدانند که پس از آن چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اگر اسپانیا فردا دموکراسی را بدست بیاورد، چه اتفاقی در فرادی آروز خواهد افتاد؟ آیا ما پس از دستیابی به دموکراسی میتوانیم از در غلطیدن به یک رژیم ظالم ممانعت به عمل آوریم؟"

Solzjenitsyn در پاسخ به سوال محتاطانه روزنامه نگار که اظهارات او نمیتوانست بعنوان حمایتی از دولتهای شورهای که در آنجا از آزادی خبری نبود به حساب بیاید، اینچنین گفت:

"در جهان تنها یک کشور وجود دارد که در آن از آزادی خبری نیست - آنهم روسیه است". سخنان او در تلویزیون اسپانیا یک حمایت مستقیم از فاشیسم اسپانیا بود، یک ایدئولوژی که او از صمیم قلب حامی آنست. او هنوز هم از اینگونه موضع سیاسی حمایت میکند. و دقیقاً به همین دلیل ظهور او در هیجدهمین سالگرد تبعیدش به آمریکا بشدت غیرمعمول شده و باز هم دقیقاً به این دلیل که دولتهای جهان نمیخواهند با او تماسی داشته باشند. این برای سرمایه داران لذت بخش بود که توانستند از فردی مانند او جهت به پیش بردن تبلیغات کثیف جنگی خود بر علیه سوسیالیسم استفاده کنند، اما زیاده روی در این امر جایز نیست.

در روسیه سرمایه داری جدید امکانات انجام "معاملات خوب" جهت گریههای سیاسی جهان غرب را تعیین میکند. فاشیسم در روسیه بعنوان یک جایگزین نمیتواند معاملات را تشویق و یا تقویت نماید. به همین دلیل پروژه سیاسی Solzjenitsyn برای روسیه، زمانیکه صحبت از دریافت کمک از غرب به میان میاید، محکوم به شکست است. او احتمالاً خواهان بازگشت سلطه تزار در یک رژیم ظالم همراه با کلیسای ارتدکس سنتی روسی است! حتی وحشیترین نوع امپریالیسم نیز حاضر به حمایت از چنین احمق سیاسی نیست. تنها جانوارانی مانند Peter Englund ، Staffan Skott ، Per Ahlmark آماده اند که از او حمایت نمایند.

## نازیها، جاسوسان پلیس و فاشیستها

اینها هستند، کسانی که اسطوره میلیونها انسان کشته و زندانی شده در اتحاد جماهیر شوروی" را ارائه میدهند - William Hearst نازی، جاسوس پلیس Robert Conquest و Alexandr Solzjenitsyn فاشیست.

از دهه های ۶۰ Conquest نقش رهبری کننده را بعهده داشت. اطلاعات او توسط رسانه های گروهی در سراسر جهان مورد استفاده قرار گرفت، و در حقیقت در دل برخی از دانشگاهها دانشکده ای را تاسیس نموده است. بدون شک باید این امر بعنوان یک کار پلیسی گمراه کننده از نوع درجه یک آن بحساب آورده شود. در دهه های ۷۰ Conquest از Solzjenitsyn و تعدادی از شخصیتهای دست دوم دیگر مانند Roy Medvedev و Andrei Sakharov کمک گرفت. در ضمن در قسمتهایی از جهان تعداد بسیاری از دلایان وجود داشتند که بر روی مردگان و زندانیان گمانه زنی نموده و در رسانه های اطلاعاتی محافل سرمایه داری دستمزد خوبی دریافت کردند.

اما در نهایت واقعیت آشکار شد و این واقعیات نشان میدهند که آنها چه متقلبان هستند. باز نمودن بایگانی محرمانه حزب در سال ۱۹۸۹ توسط گورباچف، نتایجی را ببار آورد که کسی نمیتوانست آنها را پیش بینی نماید.



## بایگانی تبلیغات کاذب را افشاء مینماید.

گمانه زنیها در مورد میلیونها قربانی در اتحاد جماهیر شوروی بخشی از جنگ تبلیغاتی بر علیه سوسیالیسم بود. به همین دلیل انکارها و توضیحات رسمی اتحاد جماهیر شوروی هرگز جدی گرفته نشد و در رسانه های سرمایه داری نیز جایی به آنها داده نشد. در عوض توضیحات ارائه شده از جانب شورویها به سخره گرفته شد، در حالیکه که "متخصصان" کشورهای غربی به آزادی اجازه داشتند که در مورد تخیلات خود سخن بگویند.

بدلیل اینکه آنها واقعا تخیلاتی بیش نبودند! نقطه اشتراک این ارقام میلیونی در مورد زندانیها و مرگ و میرها که Conquest و دیگر "منتقدان اتحاد جماهیر شوروی" اعلام نموده اند اینست که آنها بر اساس تحقیقات عملی تدوین نشده اند. در عوض کلیه این ارقام برآوردها و روشهایی در خانه ساخته شده بودند.

### روشهای کاذب

Conquest، Solzjenitsyn، مدودف و دیگران با استفاده از چه روشی به این نیاتج دست یافته بودند؟ نقطه مشترک میان آنها اینست که آنها از ارقام آماری مجزا، از زمان اتحاد جماهیر شوروی، برای مثال شمارش جمعیت، استفاده نموده اند. آنها با رشد فرضی جمعیت با این ارقام کار کردند بدون اینکه به وضعیت واقعی توجهی داشته باشند و در آخر به این نتیجه رسیدند که در آزمون خاص در اتحاد جماهیر شوروی چه مقدار جمعیت داشت. به گفته آنها جمعیتی که وجود نداشتند، زندانی و یا به قتل رسیده بودند. آسان اما از درون کاذب. اینچنین "محاسبه ای" از وقایع سیاسی مهم هرگز نمیتوانست ارزشی داشته باشد اگر به جهان غرب مربوط میشد. آزمون پروفیسورها و مورخان مانند یک انسان به پا خواسته و این کلاهبراری را افشاء مینمودند. اما زمانیکه به اتحاد جماهیر شوروی مربوط میشود هیچ اشکالی ندارد. بخصوص مردمانی که موفقیت شغلی را مقدم بر شرف شغلی میدانند. چه نتایجی میتوان از این آمار خالص بدست آورد؟

به گفته Conquest (در محاسبه ای بسال ۱۹۶۱) در آغاز دهه های ۱۹۳۰ شش میلیون نفر بدلیل قحطی در اتحاد جماهیر شوروی جان باختند. او این ارقام را در سال ۱۹۸۶ به ۱۴ میلیون افزایش داد. زمانیکه در مورد اردوگاههای کار اجباری صحبت میشود، Gulan آنجا وجود دارد. به گفته Conquest زمانیکه پاکستانها آغاز شد، در سال ۱۹۷۳ پنج میلیون نفر زندانی، در آنجا بسر میبردند. پس از آن میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸، ۷ میلیون زندانی دیگر به آنها اضافه شدند، نتیجه، ۱۲ میلیون در اردوگاههای کار اجباری در سال ۱۹۳۹!

نکته قابل توجه اینجاست که Conquest تنها در مورد زندانیان سیاسی صحبت میکند! در اردوگاه تبهکاران زندانی معمولی نیز وجود داشتند، که به گفته Conquest، تعدادشان بیشتر از زندانیان سیاسی بود. به گفته Conquest این بدین معناست که با احتساب کلیه زندانیان در سال ۱۹۳۹ حداقل ۲۵-۳۰ میلیون زندانی در اردوگاههای اتحاد جماهیر شوروی وجود داشتند. به گفته Conquest میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸ یک میلیون زندانی سیاسی تیر باران شدند و دو میلیون از قحطی جان دادند. به گفته او نتیجه در سالهای ۱۹۳۷-۳۶ زمانیکه در مورد زندانیان سیاسی صحبت میکنیم: ۹ میلیون در اردوگاههای اجباری و سه میلیون کشته! از طریق انجام "کار آماری" بیشتر بر روی این ارقام، جهت بدست آوردن تخمینی از تعداد کشته ها در اردوگاه از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۳ Conquest به این نتیجه میرسد که بلشویکها طی این دوره ۱۲ میلیون نفر از زندانیان سیاسی را در اردوگاه کشته بودند. و همراه با افرادی که در دهه های ۱۹۳۰ بر اثر قحطی جان داده بودند، ۲۶ میلیون به قتل رسیده توسط بلشویکها! در ادامه Conquest میگوید که در سال ۱۹۵۰ نیز تقریباً ۱۲ میلیون زندانی سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشتند.

Solzjenitsyn نیز تقریباً از روشهای آماری Conquest استفاده نموده است. آن روشهای غیر علمی دوباره به کار گرفته میشود، گاهی با مفروضاتی که به ارقامی هر چه بیشتر افراطی تر از Conquest منتهی میشود. Solzjenitsyn اطلاعات Conquest را در مورد ۶ میلیون کشته و قحطی زده میان سالهای ۱۹۳۲-۳۳ تایید مینماید. اما به گفته Solzjenitsyn در دوران پاکسازی، در سال، میان ۱۹۳۶-۳۹، یک میلیون نفر به قتل رسیدند!

در ادامه او حدس میزند که از زمان آغاز اشتراکی نمودن کشاورزی در دهه های ۳۰ تا مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ کمونیستها ۶۶ میلیون نفر را در اتحاد جماهیر شوروی به قتل رساندند. در ضمن او اتحاد جماهیر شوروی را بخاطر کشته شدن ۴۴ میلیون نفر در جریان جنگ جهانی دوم مقصر اعلام نمود. نتیجه گیری او اینست که "۱۱۰ میلیون روس جهت واقعیت بخشیدن به سوسیالیسم جان داده بودند". زمانیکه به

زندانیان صحبت میشود محاسبه او نشان میداد که در سال ۱۹۵۳ ارقام افرادی که در اردوگاهها بسر میبردند ۲۵ میلیون نفر بود!

## گورباچف بایگانی را باز میکند

پس از دهه های ۶۰ مجموعه ارقام نگران کننده فوق، تخیلاتی که مبلغ بسیار خوبی برای آنها پرداخت شده بود، بارها و بارها در رسانه های اطلاعاتی سرمایه داری غرب مطرح و بعنوان ارقامی که با استفاده از روشهای علمی بدست آمده واقعی قلمداد شده است. محرکان در پشت این کلاهبرداریها پلیسهای سیاسی در غرب بودند، عمدتاً CIA آمریکایی و MI-5 انگلیسی. نفوذ رسانه های اطلاعاتی بر روی افکار عمومی آنچنان نیرومند است که بخشی از این ارقام در نزد توده های وسیع مردم در غرب به عنوان حقیقت پذیرفته شده است.

اما اوضاع وخیمتر از این شد. در سال ۱۹۹۰ در اتحاد جماهیر شوروی، وضعیت بدلیل اینکه، Solzjenitsyn و دیگر مخالفان مانند Andrei Sakharov و Roy Medvedev پاسخ قانع کننده ای در مورد تلاشهای ارقامی خود دریافت ننموده بودند، تغییر کرد. در "فضای جدید مطبوعاتی" در حکومت گورباچف هر چیزی که بر علیه سوسیالیسم بود مثبت شد، امری که نتایج اسفباری در بر داشت. تورمی غیر قابل مقایسه در مورد ارقام کشته ها در دوران سوسیالیسم اعلام شد، که با همان گروه متشکل از دهها میلیون نفر "قربانی" در دوران کمونیسم جمع زده شد.

هیستری جدید مطبوعات آزاد گورباچف دورهای Solzjenitsyn و Conquest را ادامه داد. همزمان کمیته مرکزی گورباچف بایگانی را برای تحقیقات باز نمود، امری که مطبوعات آزاد آنرا تقاضا مینمود. در میان کلاف سر در گم گمانه زنیها، در واقع باز نمودن بایگانی کمیته مرکزی یک مسئله اساسی است. بخشا بدلیل اینکه حقایقی وجود دارد که میتواند مسائل را روشنتر نماید. اما قبل از هر چیز بدلیل اینکه کسانی که طی سالها در مورد قربانیان و زندانیان در اتحاد جماهیر شوروی گمانه زنی نموده اند گفته اند که آرزوی که بایگانی باز شود افسانه های آنان مورد تایید قرار خواهد گرفت! کلیه افرادی که به زدن حدس و گمان مبادرت ورزیده بودند بر این عقیده بودند.

اما زمانیکه بایگانی باز شد و گزارشها به بیرون درز نمود اتفاق عجیبی افتاد. نه دلانانی که در مورد زندانیان و مرگ و میرها گماه زنی نموده بودند و نه مطبوعات آزاد جدید گورباچف، هیچیک، علاقمند به بایگانی نبودند! گزارشهای مورخان روسی نظیر، Zemskov، Dougin و Xlevnjuk از بایگانی کمیته مرکزی که انتشار آنها در سال ۱۹۹۰ در نشریات علمی آغاز شده بود، توجهی نشد! در فضای آزاد مطبوعاتی جدید، گزارش محققان بر علیه موج تورم در مورد مرگ و میرها و زندانیان در اردوگاههای اجباری بپا برخاستند، اما ناشناس باقی ماندند. آنها در نشریات علمی ناشناس برای بخش بزرگی از مردم، و با تیراژ پایین به چاپ رسیدند. این گزارشهای علمی هیچ امکانی جهت رقابت با هیستری مطبوعات آزاد را پیدا نکردند و دروغهای Conquest و Solzjenitsyn در میان اقشار گسترده مردم اتحاد جماهیر شوروی مورد حمایت قرار گرفتند. حتی در غرب گزارشهای محققان در مورد سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی در دوران استالین، بدون اینکه در صفحات اول با تیتیر بزرگ چاپ و یا در تلویزیون منتشر بشود با بی توجهی روبرو شد، چرا؟

## گزارش محققان

گزارش محققان در مورد سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی کار بسیار گسترده ایست که شامل ۹۰۰۰ صفحه میشود. نویسندگان این گزارشها قبل از هر چیز مورخان روسی Dougin، Zemskov و Xlevnjuk هستند. در سال ۱۹۹۰ انتشار کار آنها آغاز، تکمیل و در نهایت در سال ۱۹۹۳ در روسیه منتشر شد. در غرب گزارش این محققان روسی با میانجیگری دیگر محققان مورد توجه قرار گرفته شدند. آثاری که امضاء کننده آنها را بجا میآورد آن آثاری هستند که در فرانسه در نشریه L'Histoire در سپتامبر ۱۹۹۳ توسط Nicolas Werth، مدیر تحقیقات در انستیتوی تحقیقاتی CNRS، Centre National de la Recherche Scientifique منتشر شدند و آثاری که در آمریکا در نشریه The American Historical Review منتشر شدند توسط J. Arch Getty، پرفسور مورخ در دانشگاه کالیفرنیا، ریورساید، همراه با G.T. Rettersporn، محقق انستیتوی فرانسوی CNRS و محقق روسی V.N. Zemskov از انستیتوی تاریخ روسیه در اکادمی علمی روسیه نوشته شده بودند. حتی بخشی از کتابهای تدوین شده بر اساس گزارشهای محققان، در حال حاضر وجود داشته و قابل خرید میباشند، اغلب آنها نوشته شده توسط نویسندگان فوق و یا دیگر محققان در همان تیم تحقیقاتی. این امر باید در اینجا تذکر داده شود بدلیل اینکه نباید سوء تفاهمی در اینکه این محققان دارای یک جهان بینی سوسیالیستی هستند بوجود بیاید، همگی آنها دارای پیشینه سرمایه داری ضد سوسیالیستی هستند، و اغلب

از نوع ارتجاعی آن. بر روی این امر باید تاکید نمود بدلیل اینکه خوانندگان نباید تصور نمایند که "توطئه ای کمونیستی" در جریان است.

محققان فوق دروغهای Medvedev، Solzjenityn، Conquest و دیگران را در هم میکوبند به این دلیل که آنها، بر عکس Ahlmark، Skotte، Englund و غیره، افتخار حرفه ای را مقدم دانسته و خود را بخاطر اهداف تبلیغاتی نمیفروشند.

گزارشهای محققان روسی به بسیاری از مسائل در مورد شرایط سیستم کیفری روسیه پاسخ میدهند. برای ما مطالعه شرایط حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی در دوران رهبری استالین جالب توجه است، در اینجا این بحث و جدلهاست است که اهمیت دارد. ما چند سوال مشخص را از L'Histoire (L'H) و The American Historical Review (AHR) جهت دریافت پاسخ مطرح میکنیم. ما تصور میکنیم که به این طریق مهمترین نکات در مورد سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی به بحث گذاشته میشود. سوالات از این قرارند:

- ۱- سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی چه چیزهایی را در بر میگرفت؟
  - ۲- چه تعداد زندانی وجود داشتند، "سیاسی" و "معمولی"؟
  - ۳- چه تعداد در اردوگاههای کار اجباری جان باختند؟
  - ۴- تا سال ۱۹۵۳ و بخصوص طی پاکسازیهای ۱۹۳۷ - ۳۸ چه تعدادی به مرگ محکوم شدند؟
  - ۵- دوران محکومیت آنها تا چه میزانی بود؟
- پس از دادن پاسخ به این چهار سوال ما در مورد دو گروه که اغلب اوقات زمانی که سوال در مورد زندانیان و قربانیان در اتحاد جماهیر شوروی مطرح میشود، به عبارت دیگر کولاکها که در سال ۱۹۳۰ محکوم شدند و ضد انقلابیون میان سالهای ۱۹۳۶ - ۳۸ صحبت میکنیم.

## حقایق در مورد اردوگاههای کار اجباری

اجازه بدهید که با سوالات آغاز کنیم. از دهه های ۱۹۳۰ سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی زندانها، اردوگاههای کار اجباری Gulag و کلنیهای کار، مناطق باز مخصوص و احکام جرمی را شامل میشود. در شرایط عادی آنکسی که دستگیر میشد در یک زندان جهت بازجویی مقدماتی بمنظور تعقیب قانونی و یا آزاد شدن زندانی میشد. برای فردی که متهم میشد دادگاهی تشکیل میشد، امری که به نوبه خود میتوانست به آزادی او، زندان یا پرداخت جریمه منتهی بشود. آنهایی که به پرداخت جریمه محکوم میشدند معمولاً در جریان بازجویی مقدماتی دستگیر نمیشدند، اگر ویژگیهای جرم آنها نشان از پرداخت جریمه بعنوان مجازات داشت.

احکام جریمه ای میتوانست چند درصد از حقوق، طی مدتی معین، باشد. فردی که به زندان محکوم میشد میتوانست به زندانهای مختلف، بسته به درجه جرم، فرستاده شود. بخش بزرگی از آنها که به فعالیتهای ضد انقلابی محکوم میشدند، افراد با سوابق جنایی سنگین (قتل، دزدی، تجاوز، جنایات مالی و غیره) به اردوگاه اجباری Gulag فرستاده میشدند، حتی دیگران، محکومان به بیش از سه سال زندان نیز میتوانستند در اردوگاههای کار اجباری زندانی شوند. پس از مدتی در اردوگاه فرد محکوم میتوانست به کلنی کار و یا به یک منطقه مخصوص باز منتقل شود.

اردوگاه کار اجباری همانطور که از نام آن پیداست منطقه بزرگی بود که در آن محکومان تحت کنترل شدید کار میکردند. طی دوران محکومیت در زندان کار کردن و باری به دوش جامعه نبودن امری واضح بود. هیچ فرد سالمی اجازه غیر فعال بودن را نداشت. امروز برخی میتوانند فکر کنند که این وحشتناک بود اما به هر حال اینچنین بود. در ماه مارس ۱۹۴۰ تعداد اردوگاههای کار اجباری ۵۳ عدد بود.

تعداد کلنیهای کار Gulag، از نظر مساحت کوچکتر از اردوگاههای کار اجباری و با یک رژیم آزادتر و آسانتر، تقریباً ۴۲۵ عدد بودند. معمولاً به آنجا زندانیانی فرستاده میشدند که به احکام کوتاه مدت زندان محکوم شده بودند، مجرمان معمولی و سیاسی، در میان مردم در کارخانه ها یا در زمینهای کشاورزی، که بخشی از اقتصاد معمولی جامعه بودند کار میکردند. در بسیاری از موارد به هر زندانی بخاطر کارش دستمزدی برابر با دیگر کارگران و کارمندان پرداخت میشد.

منطقه مخصوص باز معمولاً زمینهای کشاورزی بودند که کولاکها را به آنجا منتقل میشدند، کولاکهایی که زمینهایشان طی برنامه اشتراکی نمودن زمینها مصادره شده بود. برخی دیگر از متهمان محکوم به اقدامات ضد انقلابی نیز دوران محکومیت خود را در آنجا طی میکردند.

ارقام زندانها در اتحاد جماهیر شوروی ۱۹۳۴-۵۳.  
جدول گرفته شده از American Historical Review

ارقام زندانها ۱ ژانویه	اردوگاههای کار Gulag	و ضد انقلاب	ضد انقلاب %	ارقام قربانیان در طی سال	قربانیان %	آزاد شده ها در طی سال	فراریان در طی سال	کلنیهای کار Gulag	زندانها	جمع کل
1934	510 307	135 190	26,5	26 295	5,2	147 272	83 490			510 307
1935	725 438	118 256	16,3	28 328	3,9	211 035	67 493	240 259		965 697
1936	839 406	105 849	12,6	20 595	2,5	369 544	58 313	457 088		1 296 494
1937	820 881	104 826	12,8	25 376	3,1	364 437	58 264	375 488		1 196 369
1938	996 367	185 324	18,6	90 546	9,1	279 966	32 033	885 203		1 881 570
1939	1 317 195	454 432	34,5	50 502	3,8	223 622	12 333	355 243	350 538	2 022 976
1940	1 344 408	444 999	33,1	46 665	3,5	316 825	11 813	315 584	190 266	1 850 258
1941	1 500 524	420 293	28,7	100 997	6,7	624 276	10 592	429 205	487 739	2 417 468
1942	1 415 596	407 988	29,6	248 877	18	509 538	11 822	360 447	277 992	2 054 035
1943	983 974	345 397	35,6	166 967	17	336 135	6 242	500 208	235 313	1 719 495
1944	663 594	268 861	40,7	60 948	9,2	152 113	3 586	516 225	155 213	1 335 032
1945	715 506	283 351	41,2	43 848	6,1	336 750	2 196	745 171	279 969	1 740 646
1946	600 897	333 833	59,2	18 154	3	115 700	2 642	956 224	261 500	1 818 621
1947	808 839	427 653	54,3	35 668	4,4	194 886	3 779	912 794	306 163	2 027 796
1948	1 108 057	416 156	38	27 605	2,5	261 148	4 261	1 091 478	275 850	2 475 385
1949	1 216 361	420 696	34,9	15 739	1,3	178 449	2 583	1 140 324		2 356 685
1950	1 416 300	578 912	22,7	14 703	1	216 210	2 577	1 145 051		2 561 351
1951	1 533 767	475 976	31	15 587	1	254 269	2 318	994 379		2 528 146
1952	1 711 202	480 766	28,1	10 604	0,6	329 446	1 253	793 312		2 504 514
1953	1 727 970	465 256	26,9	5 825	0,3	937 352	785	740 554		2 468 524

## 454000 بجای ۹ میلیون

سوال ۲. در سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی چه تعدادی در زندانها بسر میبردند؟ این سوال در حقیقت زندانیان اردوگاههای کار اجباری Gulag، کلنیهای کار و زندانها را شامل میشود. اجازه بدهید به ارقام ارائه شده از جانب AHR طی ۲۰ سال از سال ۱۹۳۴، زمانیکه سیستم کیفری یک مدیریت مرکزی را تاسیس نمود و تا ۱۹۵۳ زمانیکه استالین جان سپرد، نگاه کنیم (به جدول فوق نگاه کنید)

از جدول فوق میتوان نتایجی را بدست آورد. برای شروع ما میتوانیم ارقام ارائه شده در جدول را با ارقام Robert Conquest مقایسه کنیم. در سال ۱۹۳۹ به گفته Conquest ۹ میلیون زندانی سیاسی در اردوگاههای کار اجباری وجود داشتند، که در ضمن میان سالهای ۱۹۳۷-۳۹، سه میلیون مرده بودند. بیاد بیاورید که Conquest فقط در مورد زندانیان سیاسی صحبت میکند! بجز اینها به گفته Conquest تعداد بسیاری مجرمین معمولی در اردوگاه و زندانها وجود داشتند. برای سال ۱۹۵۰ Conquest ۱۲ میلیون زندانی، فقط زمانیکه ما در مورد محکومان بخاطر جرائم سیاسی صحبت میکنیم، را اعلام نمود! اکنون ما میتوانیم بروشنی ببینیم که Conquest چه حقه بازی است. حتی یک رقم از میان این ارقام واقعیت ندارد. در سال ۱۹۳۹ در کلیه اردوگاهها و زندانها تقریباً ۲ میلیون زندانی وجود داشتند. از میان آنها تقریباً ۴۵۴۰۰۰ نفر به خاطر جرائم سیاسی محکوم شده بودند، نه ۹ میلیون که Conquest ادعا مینماید! قربانیان در اردوگاه میان سالهای ۱۹۳۷-۳۹ تقریباً ۱۶۰۰۰۰ بودند، نه ۳ میلیون ادعایی از جانب Conquest! سال ۱۹۵۰ در اردوگاه تقریباً ۵۷۸۰۰۰ زندانی سیاسی وجود داشت و نه ۱۲ میلیون! به این فکر کنید که Robert Conquest هنوز هم از جمله مهمترین منابع تبلیغاتی محافظه کاران بر علیه کمونیستها محسوب میشود. او نقش یک گورو (پیشوای روحانی در آیین هندو) برای افرادی مانند Peter Englund، Staffan Skotte و Per Ahlmark ایفا مینماید. ۶۰ میلیون قربانی ادعا شده از جانب Solzjenitsyn در اردوگاههای اجباری کار نیازی به تفسیر ندارد، پوچی این ادعا آشکار است. فقط یک مغز بیمار وقت خود را صرف این گونه تخیلات میکند.

اکنون اجازه بدهید این کلاهبرداران را کنار بگذاریم و با خونسردی آمار ارائه شده در مورد Gulag را تجزیه و تحلیل نماییم. یک سوال بفوریت خود را مطرح میکند. چگونه ما باید به ارقام مردم در سیستم کیفری نگاه کنیم؟ بالاترین رقم بالغ بر ۲،۵ میلیون، چگونه ما باید به آن نگاه کنیم؟ وجود هر انسان در زندان نشان دهنده اینست که جامعه هنوز آماده نیست و نتوانسته است به هر انسانی چیزی را که جهت یک توسعه مثبت نیاز است بدهد. با این تفسیر ۲،۵ میلیون یک نتیجه منفی برای جامعه محسوب میشود.

## تهدیدات داخلی و خارجی

اما ما باید پاسخی دقیقتر به این سوال بدهیم، به عبارت دیگر اینکه ما چگونه باید به ارقام انسانها در سیستم کیفری نگاه کنیم؟ در کشوری مانند اتحاد جماهیر شوروی، به تازگی بر فنودالیسم و سرواژ غالب شده، حمل آن یادگار درک کرامت انسانی برای جامعه از بسیاری جهات دشوار بود. در سیستم قدیمی تحت سلطه تزار مردم ناگزیر بودند که در شرایط بسیار ناگواری زندگی نمایند. زندگی یک انسان چندان ارزشی نداشت. دزدی و جنایت با خشونت شدیدی پاسخ داده میشد. شورش بر علیه حکمران معمولاً با کشتار، حکم اعدام و زندان پایان میافت. این شرایط و شیوه های تفکر متصل به آن را نمیتوان در مدت یک شب تغییر داد. این امر توسعه اتحاد جماهیر شوروی و حتی نرخ جرم و جنایات آنرا بشدت تحت تاثیر قرار داده بود. همزمان ما باید بیاد بیاوریم که کشور توسط دشمنان خارجی مورد تهدید بود. اتحاد جماهیر شوروی در دهه های ۳۰ جمعیتی بالغ بر ۱۶۰-۱۷۰ میلیون نفر داشت. دورانی نگران کننده و تغییرات سیاسی بزرگی در اروپا در جریان بود. نازیها در آلمان و دمکراتهای سیاسی در اروپا و آمریکا اتحاد جماهیر شوروی را با استفاده از حربه جنگ تهدید مینمودند. کشور نازیها بقای اسلاویها را بعنوان یک مردم مورد تهدید قرار داده بودند. در سال ۱۹۳۱ استالین جدی بودن شرایط را در نطقی تاریخی نشان داد. او گفت که "ما ۵۰ تا ۱۰۰ سال از کشورهای پیشرفته عقب افتاده ایم. ما باید در عرض ۱۰ سال این عقب افتادگی را جبران نماییم. یا در واقعیت بخشیدن به این مهم موفق میشویم و یا اینکه آنها ما را نابود میکنند." ۱۰ سال بعد در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ آلمان نازی به اتحاد جماهیر شوروی یورش برد. تمام دهه های ۳۰ با تشنجات اجتماعی شدیدی مشخص میشود. آماده نمودن وسایل دفاعی در مقابل حمله قریب الوقوع آلمان نازی بخش بزرگی از امکانات جامعه را بخود اختصاص داده بود. مردم به قبول یک زندگی با کار بسیار اما بدون غرامت ناگزیر شدند. در سال ۱۹۳۷ اصلاح ساعات کار در مورد ۷ ساعت کار در روز باید لغو میشد. در سال ۱۹۳۹ اکثر یکشنبه ها ساعات کاری اعلام شدند. در یک

چنین شرایط دشواری زمانیکه طی دو دهه یک جنگ بزرگ توسعه جامعه را شکل میداد، دهه های ۳۰ و ۴۰، جنگی که برای اتحاد جماهیر شوروی ۲۵ میلیون نفر قربانی و نیمی از کشور را در خرابی، بهمراه داشت، تبهکاری و جنایت، زمانیکه تبهکاری میخواست به آن چیزی دست بیابد که زندگی قادر به دادن آن نبود، ظاهر شد. در یک چنین شرایط دشواری، در اتحاد جماهیر شوروی بالاترین رقم افرادی که تحت نظر سیستم کیفری قرار داشتند ۲،۵ میلیون نفر بود، از نظر تخمینی ۲،۴ درصد از جمعیت بالغ کشور. یکبار دیگر، ما چگونه باید به این آمار نگاه کنیم؟ این زیاد است؟ اجازه دهید که مقایسه ای بکنیم.

## تعداد بیشتری زندانی در آمریکا

بعنوان مثال در حال حاضر چه تعدادی در آمریکا تحت نظر سیستم کیفری قرار دارند، کشوری با تقریباً ۲۴۰ میلیون نفر جمعیت، ثروتمندترین کشور در جهان که به تنهایی صرف ۶۰ درصد از امکانات جهان را بخود اختصاص داده است؟ اوضاع در این کشور ثروتمند که مورد تهدید جنگ قرار ندارد و هیچگونه تغییرات اجتماعی ثبات اقتصادی آنرا تهدید نمینماید، چگونه است؟

در ۱۶ اوت ۱۹۹۷ بر اساس یک اطلاعیه (کوچک) روزنامه ای، از خیرگزاری FLT-AP "پیش از این هرگز در گذشته همانند سال ۱۹۹۶ رقمی بالغ بر ۵،۵ میلیون نفر تحت نظر سیستم کیفری نبوده اند". این افزایشیست بالغ بر ۲۰۰،۰۰۰ نفر از سال ۱۹۹۵ امری که رقم تبهکاران را امروز در آمریکا "برابر با ۲،۸ درصد از جمعیت بالغ مینماید". همه بر اساس وزارت دادگستری آمریکا. (به وزارت دادگستری نگاه کنید. اطلاعیه مطبوعاتی دفتر آمار و عدالت:

<http://www.ojp.usdoj.gov/bjs/press.htm> and <http://www.ojp.usdoj.gov/bjs/press2.htm>

جمعیت آزادی مشروط و آزمایشی، ۱۹۹۶  
در حال حاضر در آمریکا ۳ میلیون محکوم جنایی بیش از آنچه که تا بحال در اتحاد جماهیر وجود داشت، وجود دارد! در اتحاد جماهیر شوروی بالاترین رقم افراد محکوم ۲،۴ درصد از جمعیت بالغ را تشکیل میداد - در حال حاضر در آمریکا این رقم ۲،۸ درصد است و رشد آن ادامه دارد! بر اساس یک اطلاعیه صادر شده به تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۹۸ از جانب وزارت دادگستری آمریکا، رقم زندانیان در آمریکا طی یکسال با ۹۶۱۰۰ نفر افزایش یافت.

و یقیناً شرایط در اردوگاههای کار اجباری اتحاد جماهیر شوروی دشوار و سنگین بود، اما به این فکر کنید که در حال حاضر اوضاع در زندانهای آمریکا، با استفاده گسترده از مواد مخدر، فحشا و بردگی جنسی (سالانه ۲۹۰،۰۰۰ فقره تجاوز در زندانهای آمریکا) چگونه است. جان هیچ انسانی در زندانهای آمریکا محفوظ نیست! اینها در عصری مدرن و در جامعه ای ثروتمند و بی نظیر.

## کمبود دارو

ما به سراغ سوال سوم میرویم. چه رقمی از زندانیان در اردوگاههای کار اجباری جان دادند. آمار حقایق را به ما نشان میدهند. ارقام مرگ و میرها در اردوگاه بشکلی بزرگ متغیر است، از ۵،۲ درصد در سال ۱۹۳۴ تا ۰،۳ درصد ۱۹۵۳. در مجموع علل مرگ و میرها در اردوگاه بیشتر به کمبود امکانات در جامعه ارتباط داشت. قبل از هر چیز مسئله بر سر کمبود دارو جهت مبارزه با بیماریهای واگیر بود. این مسئله، مسئله ای مخصوص به اردوگاه نبود بلکه مسئله ای بود همه گیر که در دیگر جوامع و در بسیاری از کشورهای جهان نیز وجود داشت.

پس از جنگ جهانی دوم و پس از کشف آنتی بیوتیک شرایط بصورتی رادیکال بهبود یافت. دشوارترین دوران، دوران چهار ساله جنگ بود، شرایط بسیار سخت زندگی که نازیهای بربر به مردم اتحاد جماهیر شوروی تحمیل نموده بودند. اوضاع در عرض این چهار سال شرایط را جهت قربانی شدن بیش از نیم میلیون نفر در اردوگاههای کار اجباری فراهم آورد، امری که بیش از نیمی از همه قربانیان در اردوگاهها را طی بیست سال شامل میشود. در این رابطه ما باید به یاد بیاوریم که خارج از اردوگاه ۲۵ میلیون نفر بر اثر جنگ جان باختند.

در طی دهه های ۵۰ زمانیکه شرایط در اتحاد جماهیر شوروی رو به بهبودی نهاد و آنتی بیوتیکها در دسترس قرار گرفتند رقم مرگ و میرها در اردوگاهها بصورتی قابل توجه تا ۰،۳ درصد کاهش یافت. اجازه دهید که با سوال چهار ادامه بدهیم. تا سال ۱۹۵۳ و بخصوص طی پاکسازیهای ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸ چه تعدادی به مرگ محکوم شدند. ما رقم Conquest بالغ بر ۱۲ میلیون نفر زندانی سیاسی را که گفته میشود بلشویکها میان سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۳ به قتل رساندند، و یک میلیون اعدام شده طی ۱۹۳۷-۳۸ را دیده ایم. رقم ارائه شده توسط Solzjenitsyn دهها هزار مرگ و میر، از آن میان ۳ میلیون نفر طی ۳۸-۱۹۳۷.

با این حال در حال حاضر اسنادی از بایگانی اتحاد جماهیر شوروی جهت مطالعه موجود است که با زبان دیگری صحبت میکنند. رقمی کلی در مورد محکومان به اعدام و اعدام شده گان، میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸ وجود ندارد که به آن مراجعه نمود. محققان باید ارقام را از بایگانیهای مختلف، با توجه به وجود خطر دوباره شماری و بدست آوردن رقمی بزرگتر از آنچه از آنجیزی که واقعیت دارد، جمع بزنند.

بر اساس اظهارات **Dimitrii Volkogonov**، که از جانب یلتسین بعنوان مدیر کلیه بایگانیهای قبلی اتحاد جماهیر شوروی منتصب شد، از ابتدای اکتبر ۱۹۳۶ تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸، ۳۰۵۱۴ نفر توسط دادگاه نظامی به مرگ محکوم شدند، نشانه ای دیگر از **KGB**.

به گفته مطبوعات **KGB** در فوریه ۱۹۹۰، طی ۲۳ سال میان سالهای ۱۹۳۰ تا ۳۸، ۷۸۶۰۹۸ نفر بخاطر فعالیتهای ضد انقلابی به مرگ محکوم شده بودند. امکان دیگری که بتوان اطلاعات **KGB** را کنترل نمود وجود ندارد، اما عدم احتمال اینچنین تقسیمی بدیهیست.

در ادامه ما میتوانیم به این امر بیاندیشیم که آیا **KGB** جدیده هوادار سرمایه داری اطلاعات صحیح در مورد **KGB** هوادار سوسیالیسم ارائه میدهد. به هر حال نشان داده شد، با توجه به شواهد و مدارک بدست آمده از **KGB**، محکومانی که طی این ۲۳ سال به مرگ محکوم شده بودند مجرمان عادی و ضد انقلابیون بودند و نه فقط ضد انقلابیونی که **KGB** هوادار سرمایه داری میخواست برای سال ۱۹۹۰ به آن اعتبار ببخشد. در ادامه کلیه اطلاعات نشان از این دارد که رقم مجرمان محکوم به مرگ - عادی و ضد انقلابیون - تقریباً به یک اندازه بودند.

نتیجه ای که از کلیه مطالب موجود میتوان گرفت اینست که رقم محکومان به مرگ میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸ تقریباً ۱۰۰۰۰۰ نفر بود و نه میلیونها که مبلغان غربی میخواهند آنرا معتبر جلوه دهند. در این رابطه به امر توجه کنید که کلیه محکومان به مرگ در اتحاد جماهیر شوروی اعدام نشدند. بسیاری حکم اعدام آنها به زمان معینی از محکومیت در اردوگاههای کار یا کلنیهای کار تغییر داده شد. این نیز اهمیت دارد که میان مجرمان "معمولی" و ضد انقلابیون تفاوت قائل شد. بسیاری از محکوم شدگان به اعدام تبهکاران با سابقه ای بودند که مرتکب جرائمی مانند قتل و تجاوز شده بودند. حتی در آلمان، ۶۰ سال پیش، در دیگر کشورهای جهان نیز اینچنین تبهکارانی به مرگ محکوم میشدند.

## دوران محکومیت تا چه میزانی بود؟

سوال ۵. زمان مجازات تا چه مدتی بود؟ زمان مجازات محکومان یکی از مسائلیست که مبلغان غربی انتشار دهنده شایعات در مورد اتحاد جماهیر شوروی، به بدترین وجهی به آن دامن زده اند. معمولیترین آنها اینست که حکم زندان در اتحاد جماهیر شوروی به معنای سالهای غیر قابل شمارش در زندان بود - آنکسی که به زندان افتاد هرگز بیرون نمیآمد. این امر دروغی محض بیش نیست! در اساس بخش بزرگی از محکومان در دوران استالین به حداکثر ۵ سال زندان محکوم میشدند! آمار بدست آمده از **AHR** در این مورد حقایق را به ما ارائه میدهد.

در سال ۱۹۳۶ مجرمان عادی در فدراسیون روسیه بر اساس این قانون محکوم میشدند - حداکثر پنج سال زندان: ۸۲،۴ درصد - میان ۵ و ۱۰ سال: ۱۷،۶ درصد. در سراسر اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۶ احکام مجرمان سیاسی در دادگاههای عادی بر این اساس تقسیم شدند - حداکثر تا ۵ سال زندان: ۴۴،۲ درصد - میان ۵ و ۱۰، ۷،۵ درصد.

زمانیکه ما در مورد افراد محکوم به زندان در اردوگاههای کار اجباری صحبت میکنیم، محلی که احکام دراز مدت در آنجا به اجرا گذاشته میشد، آمار در مورد زندانیان در ژانویه ۱۹۴۰ از این قرار است - تا پنج سال زندان: ۵۶،۸ درصد - میان ۵ تا ۱۰ سال: ۴۲،۲ درصد - بیش از ۱۰ سال: ۱،۰ درصد.

برای سال ۱۹۳۹ ما آمار دادگاههای اتحاد جماهیر شوروی را در اختیار داریم. تقسیم احکام محکومان از این قرار است - تا ۵ سال زندان: ۹۵،۹ درصد - میان ۵ تا ۱۰ سال: ۴،۰ درصد - بیش از ۱۰ سال: ۰،۱ درصد.

همانطور که ما میبینیم حتی مسئله مربوط به دوران مجازات نامحدود در اتحاد جماهیر شوروی - منتشر شده در غرب بخاطر لجن پراکنی به سوسیالیسم - اسطوره ای بیش نیست.

## دروغهای بزرگ در مورد اتحاد جماهیر شوروی

### گزارشهای محققان روسی – یک بحث و گفتگو

به ما اجازه بدهید که تلاشی نموده و در مورد وقایعی که واقعا در دوران ریاست استالین در اتحاد جماهیر شوروی رخ داد خلاصه ای ارائه دهیم.

در واقع نتیجه تحقیقات محققان روسی از بایگانیهای اتحاد جماهیر شوروی واقیعی را افشاء مینمایند که کاملا متفاوت است با آنچه با آنچیزی که معلمان طی ۵۰ سال اخیر در مدارس و دانشگاههای کاپیتالیستی در سراسر جهان آموزش داده اند. مغز نسلهای بسیاری از مردم طی این ۵۰ سال از جنگ سرد با انتشار اخبار کاذب بزرگی در مورد اتحاد جماهیر شوروی شستشوی مغزی داده شده است، اخباری که رد پای خود را در نزد همه ما بجای گذاشت است. این امر به اشکال مختلف در گزارشهای محققان فرانسوی و آمریکایی برجسته شده است.

محققان به ما ارقام و جدولهایی را در مورد زندانیان و مرگ و میرها در اردوگاهها ارائه میدهند. ارقام با جزئیات و بصورتی جامع مورد بحث قرار میگیرند. اما اصلترین و مهمترین، به عبارت دیگر در مورد علل محکومیت آن کسانی که محکوم شدند گفتگویی نمیشود – و هرگز وسیله ای جهت انجام یک گفتگوی جدی قرار نمیگیرد! تبلیغات سیاسی سرمایه داران همواره به زندانیانی در اتحاد جماهیر شوروی اشاره نموده اند که قربانی سرکوب سیاسی شده اند. محققان این امر را هرگز مورد سوال قرار نمیدهند. آنها به محض اینکه از چهارخانه های آماری بیرون میایند و باید حوادث را تفسیر نمایند، برداشتهای سرمایه داری آنها به جلو خزیده و نتایج تفسیرها نشان از این نظر گاهی بشدت ترسناک میشود. کلیه محکومان در سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی قربانی نامیده میشوند، اگر چه اغلب آنها دزد، قاتل، راهزن، متجاوز و غیره بودند. در مطبوعات اروپا و آمریکا به اینچنین مجرماتی هرگز نام "قربانی" بیچاره داده نمیشود. اما زمانیکه در مورد اتحاد جماهیر شوروی صحبت میشود، دریغ نمیکند. گستاخ حداقل نامی است که میتوان برای افرادی که، قاتلان و متجاوزان تکراری را "بیچاره" مینامند، انتخاب نمود. یک بیانیه رسمی در مورد عدالت روسی، زمانیکه در مورد مجرمان "عادی"، مرتکبان به جرائم و جنایات جدی، صحبت میشود، اگر نه در نوع مجازات بلکه در مورد خود احکام، باید بیانیه ای صحیح و روشن باشد.

### ضد انقلاب

حتی زمانیکه در مورد ضد انقلابیون صحبت میشود، گفتگو در مورد اینکه آنها به ارتکاب چه جرائمی متهم شده اند اهمیت دارد. به ما اجازه بدهید که با مطرح نمودن چند مثال و با شرح جزئیات، نشان بدهیم که مسئله چیست. ما کولاکهای محکوم شده در دهه های ۱۹۳۰ و مهاجمان و ضد انقلابیون محکوم شده، ۱۹۳۶-۳۸، را انتخاب میکنیم.

ما با مسئله کولاکها، کشاورزان ثروتمند، آغاز میکنیم. بر اساس گزارش محققان که اکنون در اختیار ما قرار دارند ۳۸۱۰۰۰ نفر از کولاکها همراه با خویشانانشان، تقریبا ۱،۸ میلیون نفر، به تبعید و تعداد کمتری به کلنیهای کار یا اردوگاههای کار اجباری محکوم شدند. اما چرا کولاکها مجازات شدند؟ کولاک، کشاورز ثروتمند روسی، برای صدها سال کشاورزان فقیر را با بیرحمی کامل استثمار نمودند. در سال ۱۹۷۲ با استثمار ۱۲۰ میلیون کشاورز، ۱۰ میلیون کولاک در کمال راحتی زندگی میکردند. بسیاری از ۱۱۰ میلیون کشاورز باقیمانده هنوز در فقر کامل زندگی میکردند – قبل از انقلاب آنها همیشه در بدترین شرایط زندگی کرده بودند. ثروت کولاکها حاصل پرداخت دستمزد کم به کشاورزان بود.

### حملات مسلحانه

زمانیکه کشاورزان فقیر جهت تشکیل مزارع اشتراکی هم پیمان شدند، بزرگترین منبع درآمد کولاکها ناپدید شد. اما کولاکها تسلیم نشدند، آنها کوشش نمودند که از طریق ایجاد قحطی استثمار را از سر گیرند. گروههایی از کولاکها مزارع اشتراکی را مورد حملات مسلحانه قرار دادند، کشاورزان فقیر و مقامات حزب را به قتل رساندند، محصولات مزارع جمعی را به آتش کشیده و حیوانات بارکش را کشتند. از طریق ایجاد قحطی میان کشاورزان فقیر کولاکها میخواستند که ادامه فقر گسترده را ضمانت نمایند، امری که موقعیت آنها را در قدرت تضمین مینمود.



اما اینبار آنچه آنچنان نشد که قاتلان و خرابکاران تصور نموده بودند. انقلاب از دهقانان فقیر حمایت نمود و اینبار آنها از کولاکها قویتر بودند. در عوض کولاکها شکست خوردند، دستگیر شده و به تبعید یا اردوگاههای کار اجباری محکوم شدند. از ۱۰ میلیون کولاک ۱،۸ میلیون به تبعید فرستاده شدند. یقیناً در جریان این مبارزه طبقاتی بزرگ در روستاهای اتحاد جماهیر شوروی، امری که ۱۲۰ میلیون انسان را شامل میشد، بی عدالتیهای هم رخ داد. اما ما میتوانیم آن فقیران، استثمار شده گان و گرسنگان را در مبارزه خود جهت ایجاد یک زندگی با ارزش، در مبارزه برای احقاق حقوق کودکان خود که گرسنگانی بیسواد باقی نمانند، را متهم نماییم برای اینکه به اندازه کافی در صدور احکام خود متمدن و معتدل نبودند؟ میتوان آنهایی را که طی صدها سال از بهره برداری از پیشرفت و تمدن محروم شده بودند به این متهم نمود که متمدن نبودند؟ و چه وقت کولاکهای ثروتمند طی این صدها سال استثمار بیرحمانه، با دهقانان فقیرمهربان بوده و متمدنانه رفتار نموده بودند؟

## پاکسازیهای ۱۹۷۳

مثال دوم ما، در مورد ضد انقلابیونی که در دادگاههای ۱۹۳۶-۳۸ پس از پاکسازیها در حزب محکوم شدند، نیروهای نظامی و دستگاههای دولتی، ریشه در تاریخ جنبشهای انقلابی روسیه دارد. میلیونها انسان که در دسته های بزرگ با حزب کمونیست همراه شده بودند به مبارزه موفقیت آمیز بلشویکها بر علیه تزار و سرمایه داری روسی، پیوستند. در میان آنها متاسفانه وجود داشتند افرادی که به دلایل دیگری بجز مبارزه برای حکومت کارگران و سوسیالیسم آمده بودند. اما مبارزه طبقاتی از چنان طبیعتی برخوردار بود که بسیاری از دفعات فرصت و یا امکانی برای آزمایش اعضای جدید وجود نداشت. حتی مخالفان سیاسی سابق از دیگر گروهها که خود را پیرو سوسیالیسم مینامیدند، به عنوان عضو در حزب کمونیست پذیرفته شدند. به برخی از این اعضای جدید در حزب، دولت و ارتش بر اساس توان آنها جهت رهبری مبارزه طبقاتی در آنزمان، حتی پستهای مهمی نیز داده شد. برای دولت جوان روسیه دوران سختی بود و بعلت فقدان کادرهای لازم، یا بسادگی مردمی که قادر به خواندن و نوشتن باشند، حزب ناگزیر شد که در پی آزمایش کیفیت واقعی اعضای جدید خود بر نیاید.

بتدریج از میان تمام اینها تضادی رشد نمود که در نهایت حزب را به دو اردوگاه تقسیم نمود - از یک طرف آنهایی که میخواستند برای احیای جامعه ای سوسیالیستی مبارزه نمایند، و از طرفی دیگر آنهایی که به حمایت از سیاستهای اجتماعی و دمکراتیک برخاستند و بر این عقیده بودند که زمان برای ایجاد سوسیالیسم آماده نبود.

ترتسکی، انتخاب شده در حزب کمونیست در جولای ۱۹۱۷، و گروه هوادار او اشاعه دهنده گان ایده های اخیر بودند. با گذشت زمان ترتسکی مورد حمایت بخشی از رهبری حزب قرار گرفت. نظرات این اپوزیسیون متشکل بر علیه ایده های اصلی بلشویکها در ۲۷ دسامبر ۱۹۲۷، در مورد اینکه حزب کدام موضع را باید دنبال مینمود، به رای گذاشته شد. رای گیری حاصل چندین سال بحث و گفتگو سیاسی و ایدئولوژیکی بود. نتیجه رای گیری در حزب روشن بود. از ۷۲۵۰۰۰ رای، اپوزیسیون متشکل تنها ۶۰۰۰ رای را بخود اختصاص داد - کمتر از یک درصد از اعضای حزب از اپوزیسیون متشکل حمایت نمودند.

با توجه به نتیجه رای گیری و بدلیل اینکه مخالفان بر اجرای سیاست دیگری، بجز آن سیاستی که حزب پیشنهاد مینمود، پافشاری مینمودند، کمیته مرکزی حزب بر آن شد که افراد رهبری کننده مخالفان را از حزب اخراج نماید. رهبر گروه مخالفان، ترتسکی از شوروی اخراج شد.

داستان مخالفان در اینجا پایان نیافت. *Sinoviev, Kamenjev* و *Evdokimov*، و بسیاری دیگر از رهبران ترتسکیست مانند، *Smirnof* و *Pjatakof, Radek, Preobrajenski* بسرعت از عملکرد گذشته خود انتقاد نمودند. به همین دلیل همه آنها دوباره به عضویت حزب پذیرفته شدند و به سر کارهای خود در حزب و دولت بازگشتند. گذشت زمان نشان داد که، انتقاد از خود آنها، واقعی نبود. هر بار که مبارزه طبقاتی در اتحاد جماهیر شوروی تشدید میشد، اغلب مخالفان شناخته شده بصورتی متحد در کنار ضد انقلاب قرار میگرفتند. اغلب آنها از حزب اخراج شدند و به عضویت آنها در حزب پایان داده شد، و پس از چندی میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸ احکام تعیین کننده صادر شدند.

در دسامبر ۱۹۳۴ ترور کیروف، رئیس حزب در لنینگراد و یکی از مهمترین رفقا در کمیته مرکزی حزب، منجر به افشای یک سازمان مخفی شد که قصد داشت با استفاده از خشونت رهبری حزب و دولت را بدست گیرد. نبرد سیاسی که آنها در جریان رای گیری در سال ۱۹۲۷ در آن مغلوب شده بودند اکنون باید با استفاده از خشونت سازماندهی شده بر علیه دولت جبران میشد. این سازمان انشعاباتی در حزب، ارتش و دستگاه دولتی در سراسر کشور داشت. آنها فعالیتهای خود را بر روی خرابکاری در کارخانجات، ترور و فساد متمرکز نموده بودند. سر نخ تمام جریانات در دست توطئه گر بزرگ، ترتسکی، در خارج از کشور نشسته بود قرار داشت.

## خرابکاری در صنایع

خرابکاری در صنایع برای دولت اتحاد جماهیر شوروی نتایج ویرانگری را در بر داشت. هر دو، برای مثال ادوات ماشینی گران قیمت وارداتی که نابود شده و باید دور انداخته میشدند و مقدار بسیار زیادی مواد تولید شده غیر قابل مصرف در معادن و کارخانجات، هزینه بسیار گزافی بر عهده دولت میگذاشت.

مردی که در سال ۱۹۳۹ در این مورد نوشت مهندس آمریکایی John Littlepage نام داشت، متخصصی خارجی که در استخدام دولت اتحاد جماهیر شوروی بود.

او ۱۰ سال، میان ۱۹۲۷ و ۱۹۳۷، در صنعت استخراج معدن اتحاد جماهیر شوروی، عمدتاً در معادن طلا کار کرد. او در کتاب خود **In search of Soviet gold** "در جستجوی طلا در اتحاد جماهیر شوروی" مینویسد:

"من هرگز علاقمند به کشف ایده ها و مانورهای سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی نبوده ام و تا آنجا که توانسته ام از آنها اجتناب نموده ام، اما جهت انجام وظایف خود به روشی قانع کننده باید میدانستم که چه اتفاقاتی در صنایع اتحاد جماهیر شوروی روی میداد. من کاملاً مطمئنم که مدت بسیار زیادی طول کشید تا اینکه استالین و همکاران نزدیک او پی بردند که آن کمونیستهای اخراجی از جمله خطرناکترین دشمنان آنها بودند."

او همچنین مینویسد که تجربیات شخصی او بیانیه رسمی در مورد اینکه توطئه ای از خارج رهبری شده جهت سرنگونی دولت، در کارخانجات دست به خرابکاریهای گسترده میزنند را تایید میکند.

در سال ۱۹۳۱ Littlepage در جریان انجام ماموریتی در معادن مس و سرب در اورال و قزاقستان ناگزیر به تایید این امر شده بود. این معادن بخشی از اتحادیه بزرگ معادن مس-سرب بودند که بالاترین مقام رهبری کننده آن Pjatakov نام داشت که معاون کمیسر مردمی برای صنایع سنگین بود.

اوضاع و احوال معادن مصیبت بار بود، زمانی که در مورد تولید و موفقیت کارگران صحبت میشود. Littlepage در آن زمان چنین نتیجه گرفته بود که خرابکاریها توسط بالاترین مقام رهبری کننده در میان اتحادیه بزرگ مس و سرب رهبری میشد.

کتاب او همچنین اطلاعات لازم در مورد اینکه مخالفان تروریست از کجا کمک مالی جهت پرداخت به توطئه گران را تهیه مینمودند در اختیار ما میگذارد. برخی از اعضای اپوزیسیون مخفی از جایگاه خود در دستگاه دولتی اتحاد جماهیر شوروی برای حمایت از خرید ماشینهای صنعتی از برخی از کشورها استفاده میکردند. محصولات از کیفیتی پایین برخوردار بودند اما با اینحال بالاترین مبلغ برای آنها پرداخت میشد.

کارخانجات خارجی تفاوت میان قیمتها را به سازمان ترستی در خارج از کشور، در ازای اینکه همکاران توطئه گر او دولت اتحاد جماهیر شوروی به خرید از همان شرکت تشویق مینمودند. پرداخت میکردند.

## دزدی و فساد

این مسئله را Littlepage میتوانست در محل، در برلین در بهار ۱۹۳۱ در جریان خرید یک سفارش بزرگ از آسانسورهای صنعتی جهت استفاده در معادن تایید نماید. هیئت روسی به رهبری

Littlepage – Pjatakov ماموریت داشتند که جستجو نموده و آسانسورهای سفارشی را مورد تایید قرار دهند. او بسرعت کلاهبرداری با آسانسورهایی با کیفیت نامرغوب، غیر قابل استفاده در معادن اتحاد جماهیر شوروی را کشف نمود.

زمانیکه او این را برای Pjatakov و دیگران در هیئت اتحاد جماهیر شوروی افشاء نمود، او با سردی، بهانه جویی و درخواست در مورد اینکه او باید آنها را مورد تایید قرار میداد، برخورد نمود.

Littlepage این کار را نکرد. او در آن زمان متعقد بود که مسئله فساد در سطح شخصی بود، و اینکه اعضاء هیئت از کارخانه آسانسور سازی رشوه دریافت نموده بودند. در سال ۱۹۳۷ پس از اعتراف

Pjatakov در دادگاه در مورد ارتباطش با اپوزیسیون ترستی، Littlepage تایید نمود، واقعه ای که او در آن روز شاهد آن بود، چیزی بزرگتر از یک فساد شخصی بود. پولهایی که در زیر میز پرداخت شده بود، برای حمایت از فعالیتهای اپوزیسیون مخفی جهت انجام عملیاتی مانند خرابکاری، تروریسم، رشوه و تبلیغات در اتحاد جماهیر شوروی در نظر گرفته شده بودند.

زینویف، کامنف، پیاتاکوف، رادک، اسمیرنوف، ترستی، بوخارین و دیگران، که رسانه های اطلاعاتی سرمایه داری در غرب برای آنها بشدت دلسوزی میکنند، از اعتماد مردم اتحاد جماهیر شوروی و حزب

جهت ریودن پول از صندوق دولت سوء استفاده نمودند برای اینکه توسط دشمنان سوسیالیسم در خارج از کشور برای نابودی، خرابکاری و مبارزه بر علیه جامعه سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی استفاده شود.

## کودتای طراحی شده

ماهیت جرائمی از قبیل دزدی، خرابکاری و فساد جدی هستند. اما توسعه فعالیت‌های اپوزیسیون فراتر از اینها رفته بود. ضد انقلابیون توطئه گر بدست گرفتن قدرت از طریق کودتا را آماده نموده بود، کودتایی که با عملی شدن آن رهبری کشور اتحاد جماهیر شوروی حذف میشد. ترور کلیه رهبران در کمیته مرکزی حزب کمونیست هدف اصلی این کودتا بود. طرح کودتای نظامی باید بوسیله گروهی از ژنرال‌ها تحت رهبری مارشال Tuchtatjevskij به اجرا گذاشته میشد.

بر اساس اظهارات Deutscher، ترتسکیستی که تعداد بسیاری کتاب در مورد استالین و اتحاد جماهیر شوروی نوشته است، کودتای دولتی باید با عملیاتی بر علیه کرملین و مهمترین واحدهای نظامی مستقر در شهرهای بزرگ در مسکو و لنینگراد آغاز میشد. به گفته او توطئه باید بوسیله Tuchtatjevskij همراه با گامارنیک، رئیس کمیسرها، سیاسی در ارتش، ژنرال یاکیر، فرمانده لنینگراد، ژنرال Ouborevitch، فرمانده آکادمی نظامی مسکو و ژنرال پریماکوف، یکی از رؤسای واحد سواره نظام، رهبری میشد. مارشال Tuchtatjevskij یک افسر قدیمی دوران تزار بود که پس از انقلاب به ارتش سرخ پیوسته بود. سال ۱۹۳۰ تقریباً ۱۰ درصد از گروه افسران، یا تقریباً ۴۵۰۰ افسر قدیمی تزاری بود. بسیاری از افسران قدیمی دوران تزار هرگز از ارزشهای سرمایه داری خود دست نداشتند، بلکه جهت مبارزه برای آنها در کمین نشستند. این امکان با آماده سازی مخالفان برای کودتای دولتی فراهم گشت. بلشویکها نیرومند بودند، اما توطئه نظامی و غیر نظامی دوستان نیرومندی برای خود دست و پا نموده بودند.

بر اساس اعترافات بوخارین در دادگاه عمومی سال ۱۹۳۷، اپوزیسیون ترتسکیست در خارج با آلمان نازی توافق نموده بودند که پس از کودتای دولتی ضد انقلابی در اتحاد جماهیر شوروی، بخش بزرگی از مناطق کشور، از جمله اوکراین، را به آلمان واگذار نمایند. این مبلغی بود که آلمان نازی در ازای پشتیبانی خود از ضد انقلابیون تقاضا مینمود. بر اساس اظهارات بوخارین او اینرا از رادک شنیده بود که در این مورد از ترتسکی دستور العمل گرفته بود. همه این توطئه گران، که دارای مقامهای بالایی در جامعه سوسیالیستی بودند، که برای رهبری انتخاب شده بودند که جامعه سوسیالیستی را مدیریت نموده و از آن دفاع کنند، در عوض برای نابودی آن تلاش مینمودند.

در ضمن در نظر بگیرید که همه این حوادث طی دهه های ۱۹۳۰ رخ میداد، زمانیکه تهدیدات نازیستی بسرعت رشد مینمود، نیروهای نظامی نازیها اروپا را به آتش کشیده بودند و برنامه ای جهت یورش به اتحاد جماهیر شوروی در دست تهیه بود. توطئه چینان در دادگاههای عمومی به عنوان خائن به مرگ محکوم شدند. سرنوشت کسانی که مرتکب خرابکاری، تروریسم، فساد و آماده نمودن شرایط برای قتل شده بودند، و میخواستند بخشی از کشور را به نازیها واگذار نمایند، نمیتوانست بنحو دیگری تمام شود. اینکه آنها را "قربانی" بخوانیم کاملاً اشتباه است.

## آمار و ارقام کاذب

در این رابطه این امر میتواند جالب باشد که بدانیم تبلیغات کشورهای غربی از طریق Robert Conquest چه دورگهایی را در مورد پاکسازیها در ارتش سرخ به ما ارائه داده اند.

Conquest در "ترور بزرگ" مینویسد که در سال ۱۹۳۷، ۷۰۰۰۰ هزار افسر و کمیسرها، سیاسی در ارتش سرخ وجود داشتند و اینکه ۵۰ درصد، یا ۱۵۰۰۰ افسر و ۲۰۰۰۰ کمیسر، توسط پلیس سیاسی یا به قتل رسیده و یا بقیه عمر خود را در زندان بسر برده بودند. مانند بقیه کتابهای او در اینجا نیز از حقیقت خبری نیست.

مورخی به نام Roger Resse در مقاله خود The Red Army and the Great Purges "ارتش سرخ و تصفیه بزرگ" حقایق را مطرح نموده و نشان داده است که پاکسازیهای میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸ چه اهمیتی برای نیروهای نظامی داشت. در سال ۱۹۳۷ رقم رهبران در ارتش سرخ و نیروی هوایی، افسران و کمیسرها، سیاسی ۱۴۴۳۰۰ نفر بود و این رقم بصورتی دائمی رشد نمود تا اینکه در آغاز سال ۱۹۳۹، به ۲۸۲۳۰۰ نفر رسید. طی پاکسازیها، ۱۹۳۷-۳۸، ۳۴۳۰۰ نفر بدلیل سیاسی اخراج شدند، اما در می ۱۹۴۰، از ۱۱۵۹۶ نفر اعاده حیثیت شد و در پستهای سابق خود ابقاء شدند. این بدین معناست که طی سالهای ۱۹۳۷-۳۸، ۲۲۷۵۰ نفر افسر و کمیسر سیاسی (۱۳۰۰۰ افسر - ارتش، ۴۷۰۰ نفر در نیروی هوایی و ۵۰۰۰ نفر کمیسرها، سیاسی) از ارتش اخراج شدند. این ۷،۷ درصد از کلیه افسران و

کمیسر هاست و نه ۵۰ درصد امری که Conquest اعلام نمود. ما میدانیم که بخشی از این ۷،۷ درصد بعنوان خائن محکوم شدند، اما مدارک موجود تاریخی نشان میدهد که اغلب آنها به زندگی غیر نظامی بازگشتند.

و بالاخره سوال آخر. آیا دادگاههای ۱۹۳۷-۳۸ بصورتی عادلانه با متهمان رفتار نمودند؟ اجازه دهید که برای مثال در مورد دادگاه بوخارین، یکی از بالاترین مقامات حزب که برای اپوزیسیون مخفی کار میکرد، صحبت کنیم. بر اساس اظهارات سفیر آنزمانه آمریکا در مسکو و یک وکیل مشهور، Joseph Davies، که در طول روزهای محاکمات در آنجا حضور داشت، بوخارین در سراسر زمان محاکمه به آزادی صحبت کرد و خودش مسائل خودش را بدون ایجاد هیچ مانعی مطرح نمود.

Joseph Davies در گزارش خود به واشنگتن نوشت آنچه‌ی که در دادگاه افشاء شد به خوبی نشان داد که متهم "مرتکب جرمی شده بود که ثابت شد". و در ادامه: "اینکه شواهد موجود خبر از وقوع یک توطئه بسیار جدی را میداده است، مسئله مشترکی بود که همه سیاستمداران شرکت کننده در دادگاه در مورد آن با هم توافق داشتند."

## از تاریخ بیاموزیم!

گفتگودر مورد سیستم کیفی اتحاد جماهیر شوروی در دوران ریاست استالین، دورانی که هزاران مقاله و کتب جعلی در مورد آن نوشته و صدها فیلم کاذب از آن ساخته شده است، حاوی دروسیست که باید مورد باز بینی قرار گیرند.

حقایق یک بار دیگر نشان میدهند که اطلاعات منتشر شده در مطبوعات سرمایه داری در مورد سوسیالیسم غیر واقعی هستند. محافظه کاران از طریق مطبوعات، رادیو و تلویزیون دارای این امکانات هستند که بخش بزرگی از توده های مردم را گیج نموده و حقایق را آنچنان وارونه جلوه دهند که بعنوان حقیقت پذیرفته شوند. بخصوص زمانیکه صحبت از مسائل تاریخی به میان میاید. به همین دلیل اطلاعات جدید از جانب محافظه کاران، تا زمانیکه عکس آن ثابت نشده است باید بعنوان کاذب تلقی شوند.

این نگرش محتاطانه امری ضروریست. در واقع محافظه کاران اگر چه از وجود گزارشهای محققان روسی باخبرند، با اینحال به ادامه انتشار دروغهای خود که طی پنجاه سال اخیر آموزش داده اند و در حال حاضر کاملاً افشاء شده اند، ادامه میدهند. محافظه کاران به ادامه وظیفه تاریخی خویش ادامه میدهند - یک دروغ بر اثر تکرار، به حقیقت تبدیل میشود. پس از آغاز انتشار گزارشهای محققان روسی در غرب، در بسیاری از کشورها جهت مبارزه با گزارشهای روسی انتشار کتابهایی آغاز شد که یکبار دیگر تلاش در واقعی جلوه دادن دروغهای قدیمی دارند. اینها کتابهایی هستند گران قیمت با اخباری کاذب در مورد کمونیسم و سوسیالیسم، از آغاز تا پایان.

در حال حاضر نیز دورغهای محافظه کاران جهت مبارزه با کمونیستها تکرار میشود! و این بخاطر اینکه کارگران جانشینی را جهت جایگزین نمودن سرمایه داری و نئو لیبرالیسم پیدا نکنند. این بخشی از مبارزه کثیف بر علیه کمونیستهاست که جانشینی، جامعه سوسیالیستی، را برای آینده دارند. بهمین دلیل کتاب جدید با دروغهایی آشنا منتشر میشود.

کلیه این مسائل مسئولیت بزرگی را در برابر ما که دارای درکی تاریخی از سوسیالیسم هستیم قرار میدهد. ما باید قبول مسئولیت نموده و نشریات کمونیستی را به نشریات واقعی طبقه کارگر تبدیل و در مقابل دروغهای سرمایه داران مقاومت نماییم!

این یکی از مهمترین وظایف مبارزه طبقاتی حال حاضر است که طی مدت زمانی کوتاه در آینده با توان بیشتری متحول خواهد شد.

MARIO SOUSA

mario.sousa@telia.com